

حقیقت

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) www.sarbedaran.org شماره ۳۸ بهمن ۱۳۸۶

انداختن رای به صندوق های متعفن جمهوری اسلامی یا انداختن جمهوری اسلامی به زباله دان تاریخ؟

نیمه اول این سوال شرایط دهشتناک و نیمه دوم آن شرایط رهایی بخش به بار خواهد آورد!

در صورتی که تلاطمات اجتماعی یا حمله نظامی آمریکا بساط جمهوری اسلامی را به یکباره بر هم نزند، مجلس هشتم جمهوری اسلامی، مجلس همکاری جناح های مختلف برای تشدید جنگ اقتصادی علیه کارگران و دهقانان و زحمتکشان شهری خواهد بود. مجلس سرکوب دانشجویان، زنان، کارگران و همه ی مردم و آماده کردن زمینه برای چرخش های بزرگ در روابط ایران و آمریکا خواهد بود. جناح به اصطلاح اصلاح طلب حکومت نیز تحت لوای "شرایط حساس در کشور" مشاطه گر این پروژه خواهد بود.

تدارک انتخابات مجلس اسلامی هشتم، تا بدانجا که به مردم مربوط است با دستگیری و شکنجه دانشجویان چپ و قتل مخالفین زیر شکنجه شروع شد که آخرین آن قتل زبوانه ابراهیم لطف الهی دانشجویی کرد در زندان سنندج بوده است. به موازات گسترش موج بیکار سازی ها، صعود بیرحمانه قیمت ارزاق عمومی، نابودی تولید کنندگان کوچک صنعت و کشاورزی، ضرب و شتم و دستگیری مخالفین نیز اوج تازه ای گرفته است. سران جمهوری اسلامی نمایندگان کارگران مبارز مانند محمود صالحی را در سیاه چال محبوس کرده تا از کارگران زهر چشم بگیرند و در برابر این جلادان بیشم سکوت اختیار کنند. سخنگویان رژیم در روزی نامه هایشان برای اعضای کانون نویسندگان ایران خط و نشان می کشند و برای راه اندازی یک موج نوین سرکوب علیه روشنفکران متعهد به حقوق و بیداری مردم، زمینه سازی می کنند. جمهوری اسلامی آنقدر مستاصل است که حتا در مقابل اعتراضات صنفی دانشجویان صف آرائی نظامی می کند.

این است خطوط کلی برنامه همه جناح های حاکمیت برای مردم. توده ها باید چشمانشان را باز کرده و این حقیقت را تماما درک کنند که رفتن پای صندوق های رای یعنی تمدید طول عمر جمهوری اسلامی و محکم کردن زنجیرهای اسارت خود و بدست خود. همه ما، از کمونیستهای انقلابی و دانشجویان و روشنفکران چپ تا فعالین جنبش زنان و کارگری، باید آنچنان کار آگاهگرانه ای در میان توده های محروم جامعه انجام دهیم که آنان بجای چشم امید دوختن به صندوق های رای به سرتنگونی جمهوری اسلامی چشم امید بدوزند و در جهت آن حرکت کنند.

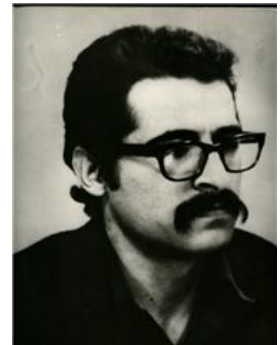
ابتکارات عقب مانده ای که رژیم در روش های تبلیغاتی اش ابداع کرده و بصورت انیمیشن در تلویزیون به نمایش می گذارد و به اصطلاح پاتک زده و با مسخره بازی پاسخ مخالفین و تحریم کننده های انتخابات را میدهد، فقط خشم و نفرت انسان را نسبت به این حکومت افزایش می دهد. حتا سران جمهوری اسلامی نیز می دانند این انتخابات مضحکه ای بیش نیست و بر خلاف همیشه، چندان به دنبال نمایش "مشروعیت" حاکمیت خود نیستند. زیرا می دانند توده های مردم خشمگین و از آنان منزجرند. اما مهمتر از آن، سر اینان جای دیگری گرم است: سران جمهوری اسلامی در درگاه قدرت های امپریالیستی (بخصوص آمریکا) عاجزانه در پی تمدید طول عمر حاکمیت خود هستند و آمریکا کماکان آنها را تهدید به این می کند که تاریخ مصرف شان به سر آمده است. در این شرایط، رنگ به چهره زدن از طریق کارناوال های انتخاباتی برای سران رژیم هم کسالت آور است. هیاهوی حذف صلاحیت کاندیداهای جناح "اصلاح طلب" قرار است بخشا تنور این انتخابات را داغ کند و برخی از مردم را به هیجان بیاورد اما این آش آنقدر شور است که آشپز هم تلاش زیادی برای خوراندن آن به مردم نمی کند.

هدف اصلی هیئت حاکمه جمهوری اسلامی از روند انتخابات مجلس هشتم در واقع آماده کردن

به یاد یک رهبر کمونیست

رفیق سیامک زعیب

صفحه ۲



مروری بر مبارزه مسلحانه انقلابی
سربداران برای سرتنگونی جمهوری
اسلامی

صفحه ۳

دوباره سنگر، دوباره شلیک....

در نقد یک مقاله و یک کتاب، به مناسبت
بیست و ششمین سالگرد قیام پنجم بهمن
۱۳۶۰ در آمل

صفحه ۵

گزارش سیاسی پلنوم چهارم کمیته
مرکزی حزب کمونیست ایران
(مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

بخش دوم - مهر ماه ۱۳۸۶ صفحه ۹

سوریز شدن دیگ جوشان پاکستان

صفحه ۱۲

تصحیح اشتباهات آقای پارسا بناب

صفحه ۱۵

در باره امپراتوری: کمونیسم انقلابی یا
(کمونیسم) بدون انقلاب

نقد نظرات تونی نگری و میشل هاردت -

صفحه ۱۶

بخش ۴

به احتمال زیاد کاندیدای ریاست جمهوری سال آینده ایران است به "داووس" رفته بود تا خود را به قطب های قدرت اقتصادی و سیاسی در جهان معرفی کند و دل آنان را بدست آورد. این روزنامه نوشت: «گردهمائی اقتصادی سالانه در داووس نه تنها کسانی را که دارای قدرت اقتصادی و سیاسی اند بلکه همچنین آرزومندان قدرت را نیز جلب می کند.» خبرنگار روزنامه آمریکائی ضمن برشمردن "خدمات" ایشان در مقام شهرداری تهران از وی در مورد برنامه انتخاباتی اش در صورت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری پرسید. وی جواب داد در صورت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری در سال آینده، «برنامه بازگشائی بروی جهان خارج برای جلب سرمایه گذاری خارجی و کم کردن بیکاری را خواهم داد.» او اعلام کرد با دولت احمدی نژاد، «در مورد برخی مسائل منجمله مدیریت قدرت و رابطه اقتصادی با خارج اختلاف داریم.»

در داووس، نماینده احمدی نژاد به نام ثمره هاشمی نیز برنامه جناح خود را ادغام هر چه بیشتر دین و دولت اعلام کرد و از بقیه نیز خواست که چنین کنند. وی همچنین از دست "زورگوئی و فریب صاحبان قدرت" (منظورش آمریکاست) شکایت کرد. پیش از این، در اوائل دی ماه، خامنه ای در نطق های "انتخاباتی" مختلف اعلام کرد قطع رابطه با آمریکا "همیشگی" نیست و هر وقت لازم شد خودش "اولین نفر" پیشقدم در اینکار خواهد بود. او در نطق دیگری در مقابل طلبه های قم (در ۱۹ دی) اصلاح طلبان را تهدید کرد که اگر آمریکا به حمایت از آنان برخیزد، خائن قلمداد خواهند شد. خامنه ای به این ترتیب به اصلاح طلبان هشدار داد که از دور "رقابت انتخاباتی" برای جلب حمایت آمریکا خارج شوند و به آمریکا نیز ندا داد که بهتر است به جناح او رای دهد و گرنه میز بازی را بهم می زند!

در هر حال واضح است که نتایج انتخابات مجلس هشتم و ریاست جمهوری سال آینده، نه محصول فرآیند انتخابات در ایران بلکه محصول فرآیند چانه زنی های درون هیئت حاکمه ایران و رایزنی و توافق با قدرت های امپریالیستی است. تا بدانجا که به مردم مربوط است ثمره شرکت در فرآیند انتخابات فقط یک چیز می تواند باشد: مردم گول خورده و مایوس از تعیین سرنوشت خویش خواهند شد.

مشاهده دقیق صحنه هایی که بدور انتخابات شکل می گیرد، بطور انکار ناپذیری یک چیز را نشان می دهد: دموکراسی در جمهوری اسلامی متعلق به حوزه رابطه ی میان جناح های مختلف هیئت حاکمه است و دیکتاتوری متعلق به حوزه ی رابطه ی قدرت میان جمهوری اسلامی با همه ی قشرها و طبقات محکوم جامعه. دموکراسی و دیکتاتوری طبقاتی دو روی یک سکه اند. وقتی موسم انتخابات می رسد، از طبقات محروم و محکوم جامعه خواسته می شود که از میان ستمگران خود یک عده را بر عده ی دیگر ترجیح دهند و به این ترتیب سند بردگی خود را امضاء کنند؛ جنایاتی را که در مدت انتخابات قبل تا این انتخابات توسط رژیم صورت گرفته را تأیید کنند و برای ارتکاب جنایات بیشتر به او چک سفید بدهند.

انتخاب واقعی، اما، سرنوینی جمهوری اسلامی است!n

میدان برای انتخابات ریاست جمهوری در سال آینده است. پیشاپیش در "رایزنی های" میان جناح های مختلف جمهوری اسلامی مشخص شده است که میدان "رقابت انتخاباتی" در این انتخابات و انتخابات ریاست جمهوری در سال آینده باید به کاندیداهای گوناگون جناح اصول گرا واگذار شود: به امثال قالیباف، علی لاریجانی، محسن رضائی و غیره. "اصلاح طلبان" از هر طرف به پایه های حزب مشارکت و آن خرفت هائی که هنوز چشم امید به اینان دارند ندا می دهند که "باید توقع خود را پائین آورد!" محمدرضا خاتمی رئیس حزب مشارکت اسلامی اعلام کرد: «اصلاح طلبان در این انتخابات به دنبال ایجاد مجلسی نیستند که کارهای عظیمی انجام دهد بلکه احساس آنها این است که کشور شرایط خوبی ندارد و کسی باید سوار قطار قدرت شود که ترمز آن را بکشد ... باید توقعاتمان را محدود و در حد وضعیت موجود کم کنیم. ... مجلس هشتم یک مجلس ویژه است.» (نوروز - اول بهمن ۱۳۸۶) ابطحی نیز ندا می دهد که این انتخابات مهم نیست و بهتر است "اصلاح طلبان" توقعات بیجا نداشته باشند! وی می گوید: «مردم واقعیات موجود در کشور را فهمیده و لمس کرده اند. این بار توقع حداکثری ندارند.» و هشدار داد که "در این شرایط خطرناک" هیچکس نباید انتخابات را تحریم کند. (اعتماد ملی - اصلاح طلبان برای عبور از این دو راهی ...).

البته در میان اصلاح طلبان کسانی هستند که مخالف این خط هستند. مشخصاً تاجزاده که به اصطلاح "جناح تندروی" اصلاح طلبان است مرتباً در مورد توطئه چینی "رد صلاحیت کاندیداهای اصلاح طلبان" و "کودتای پارلمانی" هشدار می دهد و افشاگری می کند. او می گوید، جناح حاکم با علنی شدن "گزارش سازمان های اطلاعاتی آمریکا" خیالش از بابت حمله آمریکا راحت شده، بنابراین یکه تازی می کند. اما این هیاهوها بیشتر از آنکه نشانه اعتراض کسی باشد، برای دمیدن به اشتباهی مردم برای شرکت در انتخابات و ناامید نشدن از امکان "اصلاح" جمهوری اسلامی است. اینها همه در پیچه های بخار برای حفظ نظام اند.

بهمان نسبت که مضحکه انتخاباتی جمهوری اسلامی بی رونق است، روابط میان مقامات جمهوری اسلامی با مقامات آمریکائی در عراق، ملاقات سران جناح های مختلف جمهوری اسلامی با مقامات کشورهای خاورمیانه و اروپا و روسیه و چین پر رونق است. در اوایل دی (مصادف با تعطیلات مسیحی در دسامبر) همزمان با سفر خصوصی سارگوزی (رئیس جمهور فرانسه) به مصر، علی لاریجانی (نماینده خامنه ای در شورای امنیت ملی) نیز همراه با خانواده اش سفری "خصوصی" به مصر انجام داد. بنا به گفته یکی از مشاوران عالی رتبه هیلاری کلینتون، فرانسه در حال مذاکرات مستقیم با جمهوری اسلامی است (لوموند ۲۶ ژانویه) امسال در گردهمائی سالانه "داووس" (سوئیس) که مهمترین نشست سالانه شخصیت های مهم اقتصادی و سیاسی جهان است، نمایندگان همه جناح ها شرکت داشتند: منوچهر متکی (وزیر خارجه)، محمد خاتمی، قالیباف، و ثمره هاشمی بعنوان نماینده احمدی نژاد. همه رفته بودند تا "رای" هائی را که واقعا حساب است جمع کنند.

طبق گزارش روزنامه هرالد تریبون (۲۶ ژانویه - ۶ بهمن)، قالیباف که

به یاد یک رهبر کمونیست رفیق سیامک زعیم

سربداران و قیام آمل در ۵ بهمن ۱۳۶۰ بود. رفیق سیامک زعیم با شرکت مستقیم در نبرد مسلحانه سربداران آنها از نزدیک رهبری کرد و سرانجام در جریان قیام ۵ بهمن در آمل به اسارت دشمن درآمد. دشمن پس از سه سال اذیت، آزار و شکنجه مداوم وی را در بهمن ۱۳۶۳ در آمل اعدام کرد.

بسیاری از اسناد تئوریک و پایه ای سازمان انقلابیون کمونیست (م-ل) و اتحادیه کمونیستهای ایران توسط این رفیق تدوین شد. جنبش کمونیستی ایران باید نقش همه رهبرانی که منشا خدمات انقلابی تعیین کننده در تکامل این جنبش بوده اند را برسمیت شناسد و بر آن قدر نهد. بدینوسیله حزب ما از رفیق سیامک زعیم به عنوان

رفیق سیامک زعیم (با نام مستعار شهاب) یکی از رهبران جنبش نوین کمونیستی ایران بود. او با بینانگذاری سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست - لنینیست) نسلی از بهترین کمونیستهای ایران را پرورش داد که نقش مهمی در انقلاب ۱۳۵۷ و تحولات پس از آن ایفا کردند. او رهبر ایدئولوژیک - سیاسی اصلی اتحادیه کمونیستهای ایران بود. سیامک زعیم، در سال ۱۳۶۰ خط و برنامه دست زدن به قیام مسلحانه فوری با هدف سرنوینی جمهوری اسلامی را پیش گذاشت و این سازمان را در گسست از خط راستی که طی ۱۳۵۸-۱۳۵۹ بر آن غلبه کرده، و سازمان ما و کل جنبش کمونیستی را تضعیف کرده بود، رهبری کرد. نتیجه این خط و طرح، حرکت

چند حزب ما همواره خدماتی را که او و دیگر رفقای زندانی قبل از دستگیری شان به جنبش کمونیستی و انقلاب کرده بودند برسمیت شناخته است اما به دلیل کمبود اطلاعات و فقدان اخبار دقیق از موضوعگیری صریح و آشکار پرهیز می کرد. با آزاد شدن و شهادت رفقای که طی سالهای زندان همراه رفیق سیامک بودند و همچنین با انتشار اسنادی توسط جمهوری اسلامی، روشن شده که رفیق سیامک زعمیم در مقابل ددمنشی ها بیحد رژیم تا پای جان ایستادگی کرد و خود را به عنوان یک انقلابی پایدار، در تاریخ جنبش نوین کمونیستی ایران به ثبت رساند.

یادش زنده و راهش پر رهرو باد!

یک رهبر ارزنده و برجسته قدردانی می کند. ما برای تکمیل زندگینامه این رهبر برجسته از کلیه رفقا (و آشنایان قدیمی او) می خواهیم اطلاعات خود را در مورد زندگی و مبارزات سیامک و اسناد نگاشته شده توسط او را در اختیار ما قرار دهند. ما در آتیه تلاش خواهیم کرد نسل جوان را با زندگی انقلابی و افکار و اندیشه های مارکسیستی رفیق سیامک زعمیم و خدمات تعیین کننده اش به جنبش نوین کمونیستی بیشتر آشنا کنیم.

در سالهای متعاقب دستگیری و اعدام سیامک، اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) و سپس حزب کمونیست ایران (م-ل-م)، به دلیل رواج برخی شایعات در مورد موقعیت رفیق سیامک در زندان با حزم و احتیاط به مسئله بزرگداشت او برخورد می کرد. هر

مروری بر مبارزه مسلحانه انقلابی سربداران برای سرنگونی جمهوری اسلامی

کمونیست انقلابی از یک سو، و طرفداران شوروی سوسیال امپریالیستی که آن موقع رقیب و خصم بلوک غرب بود را از سوی دیگر، ببندد. آنها در پاریس با خمینی وارد مذاکره شدند و خمینی به آنها تضمین داد که از شریان اصلی ارتباط ایران با اقتصاد سرمایه داری جهانی یعنی صادرات نفت حفاظت کند. جمهوری اسلامی تا به امروز به این پیمان اساسی خود با اربابانش وفادار مانده است.

در بهمن ۱۳۵۷، در نتیجه اوج گیری مبارزات توده ای تا حد قیام مسلحانه، رژیم شاه سقوط کرد. امپریالیستهای آمریکائی که پیشاپیش با مرتجعین اسلامی زد و بند کرده بودند، بسرعت راه را برای قدرت گیری خمینی باز کردند. ارتش شاه توسط ژنرالها و مقامات آمریکائی که در تهران حاضر بودند مهار شد تا مقاومت نکنند. جمهوری اسلامی، از همان روزهای اول، تلاش های خود را برای سرکوب شور و شوق انقلابی مردم و فعالیت آگاهی بخش و سازمانگرا کمونیستها و آزادیخواهان آغاز کرد. تقابل میان این دو قطب در جامعه، روز به روز حادثر شد. در فاصله بهمن ۵۷ تا خرداد ۶۰ جنایات بیشماری از سوی رژیم اسلامی علیه جنبش های توده ای در مناطق ملی (کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان، آذربایجان و بلوچستان) صورت گرفت. ارتش و سپاه پاسداران دست به تهاجم نظامی به کردستان زدند، جنبش دهقانی ترکمن صحرا را غرق در خون کردند. جوخه های مرگ رسمی و غیر رسمی، ده ها نفر از رهبران و مبارزان انقلابی این جنبش ها را ربودند و ترور کردند و یا به میدان تیرباران تحویل دادند. جنبش نوپای رهائی زنان، اولین جنبشی بود که در روز هشتم مارس (روز جهانی زن) در همان سال ۵۷ در مقابل ارتجاع حاکم به مقاومت برخاست و با سرکوب روبرو شد. سرکوب زنان، در اصل اولین گام در پیاده کردن دولت تئوکراتیک بود و تا به امروز محور ادغام دین و دولت است. جنبش کارگری که در جریان مبارزات علیه رژیم شاه نقش مهمی بازی کرده بود و در برخی واحدهای کلیدی مانند صنعت نفت تا سطح ایجاد شورا با اهداف سیاسی - اقتصادی پیش رفته بود، به شکل های مختلف تحت فشار قرار گرفت. رهبران و فعالان انقلابی جنبش کارگری به بهانه های مختلف اخراج شدند و تحت فشار و پیگرد قرار گرفتند؛ تشکل های نوپای این جنبش مورد هجوم واقع شدند و جای آنها را تشکل های کارگری وابسته به رژیم که توسط مزدورانش بر پا شده بود، گرفت. کارمندان و معلمان مترقی و مخالف جمهوری اسلامی در ادارات دولتی و آموزش و پرورش در سراسر کشور به مرور مشمول تصفیه شدند. جنبش دانشجویی و دانش آموزی گسترده و قدرتمندی که از همان زمان شاه شکل گرفته بود، به یک آماج عمده حملات رژیم اسلامی تبدیل شد. و سرانجام، وقتی که جمهوری اسلامی متوجه شد ادامه حیات این جنبش، اهداف ارتجاعی و ضد انقلابییش را با خطر جدی روبرو می کند، تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" به دانشگاه های سراسر کشور هجوم برد، ده ها دانشجو را به قتل رساند و دانشگاه ها را تعطیل کرد. از نظر طبقاتی، رژیم اسلامی

مبارزه مسلحانه اتحادیه کمونیستهای ایران از آبان ۱۳۶۰ در جنگل های اطراف آمل علیه رژیم جمهوری اسلامی آغاز شد و به قیام ۵ بهمن ۶۰ در آن شهر انجامید. هدف از این مبارزه، زدن جرقه برای برانگیختن قیام توده ای در سراسر کشور بود. تحلیل جناح اکثریت اتحادیه کمونیستها این بود که قسمت بزرگی از توده ها خواهان سرنگونی رژیم اسلامی هستند و اگر به عین، امکان قیام کردن و گرفتن قدرت از دست حکومت را در نقطه ای از کشور و پایداری چنین قیامی را ببینند، به پا خواهند خاست. تحلیل این بود که جمهوری اسلامی بر اثر تضادها و شکاف های داخلی و نیز جنگ با عراق دچار ضعف و بحران است و بر اثر به پاخیزی توده ها در نقاط مختلف کشور، به سرعت از هم گسیخته و ساقط خواهد شد. تحلیل این بود که جمهوری اسلامی بدنبال تسویه حساب های درونی و بوجود آوردن یک حاکمیت متمرکز به تعرض امنیتی و نظامی علیه همه انقلابیون و جنبش های توده ای و دستاوردهای انقلابی مردم، خواهد پرداخت. تحلیل این بود که تنها راه مقابله با این ضد انقلاب مسلح، انقلاب مسلح است. تحلیل این بود که اگر کمونیستهای انقلابی وظیفه به راه انداختن این قیام را به دوش بگیرند و دست روی دست بگذارند، فرصت از دست خواهد رفت؛ رژیم از بحران خارج شده، خود را محکم خواهد کرد و انقلاب به هنوز فرصت مغلوب کردن ضد انقلاب و آغاز موجی نوین را داشت، دچار شکست قطعی خواهد شد. این تحلیل ها بر شرایط عینی آن روز جامعه، بر مشاهده کل تحولاتی که از بهمن ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۰ در ایران اتفاق افتاده بود، و بر تجربیات تاریخی کمونیستها و انقلابیون در کشورهای مختلف استوار بود. برای روشنتر شدن بحث، به ویژه نزد کسانی که تجربه مستقیم آن دوران را ندارند، می کوشیم به طور مختصر، تصویری از وقایع دو سال و نیمه بعد از انقلاب ۵۷ را ارائه دهیم.

بعد از سقوط رژیم شاه در بهمن ۱۳۵۷، قدرت به دست خمینی و همفکران و متحدانش افتاد. برخلاف آنچه تاریخ نویسان جمهوری اسلامی تلاش دارند وانمود کنند، کمونیست ها و دمکرات های انقلابی و بخش های وسیعی از مردم که عقاید ایدئولوژیک و سیاسی خمینی را قبول نداشتند در انقلاب ۵۷ و سرنگون کردن نظام سلطنتی و مشخصا در جریان قیام مسلحانه بهمن ۵۷ فعالانه شرکت داشتند. پاییز ۱۳۵۷، زمانی که قدرتهای امپریالیستی غرب به این نتیجه رسیدند که دیگر کار شاه و رژیم سلطنتی در ایران تمام است و نمی توان او را حفظ کرد، در کنفرانس گوادولوپ (از مستعمرات فرانسه) به بحث در مورد "ایران بعد از شاه" نشستند و تصمیم گرفتند راه به قدرت رسیدن خمینی و متحدانش را هموار کنند. تحلیل امپریالیستها و در راستای آمریکا این بود که خمینی می تواند جنبش انقلابی مردم را سرکوب کند و جلوی ادامه دار شدن بحران در ایران که می توانست باعث بی ثباتی منطقه شود را بگیرد. امپریالیستها بر این باور بودند که جریان مذهبی خمینی می تواند راه رشد و پایه گیری نیروهای

به جوخه اعدام سپرده شدند؛ و بسیاری برای سالها حبس و شکنجه کشیدند. گروهی نیز در مقابل سنگینی بار شکست، و بحران‌های ایدئولوژیک - سیاسی بزرگتری که گریبانگیر جنبش کمونیستی در سطح ایران و دنیا بود، تاب تحمل نیاوردند و به درجات مختلف از خود ضعف نشان دادند.

جمهوری اسلامی، برای نمایش پیروزی ارتجاعی اش بر سرداران و قدرت‌نمائی در مقابل مردم، در دی ماه ۱۳۶۱ یک دادگاه قرون وسطائی علیه اتحادیه کمونیستها به راه انداخت و آن را در تلویزیون سراسری به مدت چند شب پخش کرد. اخیراً، جمهوری اسلامی، برخی اسناد این دادگاه را در کتابی تحت عنوان "اسناد اتحادیه کمونیستهای ایران در واقعه آمل" منتشر کرده است. این کتاب برای محکوم کردن قهر انقلابی نگاشته شده اما تاریخ از آن به عنوان یکی از جنایات مستند شده جمهوری اسلامی نام خواهد برد. دادگاه اتحادیه کمونیستها یک دادگاه تفتیش عقاید ناب بود؛ بازتاب جامعه هولناکی بود که این دارودسته منسوخ در ایران بر پا کردند. قاضی شرع (گیلانی) و دادستان (لاجوردی) بر مسند دادگاه، صحنه هائی آفریدند که دادگاه‌های انگیزاسیون (تفتیش عقاید) کلیسای مسیحیت، در مقابل آن رنگ می باخت. سیاست، نشان دادن شکست کمونیسم و برتری اسلام بود؛ هدف، مرعوب کردن مردم و مایوس کردن آنان از هر تلاشی برای واژگون کردن این مرتجعین. جو و فضای غالب بر دادگاه بی نهایت ارتجاعی و بیمارگونه بود. قضات انگیزاسیون اجازه حرف و دفاع به کسی نمی دادند. می خواستند پیروزی اسلام را با نمایش ضعف و تسلیم طلبی ایدئولوژیک و سیاسی عده ای از محکومین (که ماه ها تحت شکنجه های قرون وسطائی قرار داشتند) جار بزنند؛ احکامی را که محصول شکنجه بودند بعنوان احکام تاریخی جلوه دهند. این بخش از نمایشنامه جمهوری اسلامی قرار بود پیروزی جمهوری اسلامی را قطعی نشان داده و هر گونه فکر ادامه راه را از رفتائی که بازمانده بودند، بزاید. اما نه شکست سرداران، نه حملات امنیتی و شکنجه گاه های جمهوری اسلامی، نتوانست مانع از آن شود که اتحادیه کمونیستهای ایران بار دیگر از خاکستر خود سر بلند کند و آرمان رهائی بخش کمونیسم را تیزتر و براتر از همیشه در دست بگیرد.

فاصله بازسازی ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی اتحادیه کمونیستهای ایران (سرداران) تا تشکیل حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) در سال ۱۳۸۰ فرآیند پر فراز و نشیبی است که در آینده به آن خواهیم پرداخت. فقط اشاره کنیم که سراسر این دوره سخت با روحیه "جرات صعود به قله ها" و درک این حقیقت بزرگ که "پرولتاریا چیزی برای از دست دادن ندارد اما جهانی برای فتح دارد" رقم خورد.

راه پرپیچ و خم است، آینده درخشان. بدون شک این راه با گام های استوار نسل جدیدی از انقلابیون کمونیست، از زنان و مردان آگاه و راسخ، طی خواهد شد. ما محکومیم که پیروز شویم. این بود معنای واقعی انتخاب نام "سرداران"!

برای کاستن از حجم قابل نشریه حقیقت و تسهیل دسترسی به آن در شبکه اینترنت، تغییراتی در صفحه بندی و تعداد صفحات حقیقت صورت گرفته است. با ارائه نظرات، پیشنهادات و راه حل های خود در این زمینه ما را در ارائه کیفیت بهتر نشریه یاری دهید.

با تمام توان به تقویت و حفاظت از منافع سرمایه داری بزرگ و زمینداری بزرگ پرداخت، سرمایه داری دولتی را تحکیم کرد و همه این کارها را با کلاه شرعی و با چسباندن پسوند اسلامی به سیاستهای ستمگرانه و فعالیت های استثمارگرانه به پیش برد.

از روزهای پایانی زمستان ۱۳۵۹ به خوبی احساس می شد که امواج بلند مقاومت و مبارزه توده ای علیه رژیم اسلامی در راهست و توهمت اولیه بخش های بزرگی از مردم نسبت به اهداف و عملکرد حاکمان جدید دچار شکاف شده، در حال فرو ریختن است. این تحولی بود که علیرغم آغاز جنگ ارتجاعی ایران و عراق، و تبلیغات وسیع رژیم برای فریب دادن و متحد کردن مردم زیر پرچم "دفاع از میهن" (و در واقع دفاع از جمهوری اسلامی) در حال شکل گیری بود. این تحول نه از نگاه رژیم اسلامی دور مانده بود و نه از دید قدرت های امپریالیستی. سران جمهوری اسلامی به چاره جویی برخاستند و تصمیم گرفتند یک سرکوب گسترده و قطعی را علیه کلیه مخالفان سیاسی خود به پیش ببرند. این هم شامل سرکوب کمونیستهای انقلابی و دمکراتها و آزادیخواهان و توده های مخالف و حق طلب در جنبش های گوناگون می شد و هم بخش هایی از هیئت حاکمه که بر سر مسائل و اهداف مختلفی با خمینی و متحدانش در افتاده بودند و عملاً به از هم گسیختگی و ضعف حکومت دامن می زدند. طرح کودتایی سرکوب و کشتار به فرمان شخص خمینی از خرداد ۶۰ آغاز شد. زندان ها یک شبه پر از ده ها هزار مخالف شد. جوخه های اعدام هر شب صدها نفر را می کشتند و مطبوعات و رادیو و تلویزیون خیرش را با آب و تاب اعلام می کردند. شکنجه ها با آیات قرآنی شروع، و بر اساس سنت و شرع اسلامی اجراء می شد. بعضی اعدام ها در خیابان انجام می گرفت. کسانی که در جریان تظاهرات های پراکنده اعتراضی دست به مقاومت می زدند در جا کشته می شدند. در مقابل همه این جنایات، دولت های امپریالیستی آگاهانه سکوت کردند تا خمینی و همدستانش جنبش انقلابی و روحیه انقلابی کماکان باقی مانده در بطن جامعه را نابود کنند.

بحث و تصمیم گیری درون اتحادیه کمونیستها بر سر قیام مسلحانه، از همان روزهای پایانی بهار ۱۳۶۰ و بر مبنای مشاهده این تحولات و واقعیات آغاز شد. و سرانجام به صورت اعزام نیروهای مسلح آن سازمان به جنگل در شهریور ماه ۱۳۶۰ برای پیشبرد طرح قیام در شهر آمل، به مرحله اجراء رسید. بر این نیروی مسلح، نام سرداران گذاشته شد با این هدف که خصلت دمکراتیک آن را بیان کند و زمینه ساز تشکیل ارتشی از همه کمونیستها و انقلابیون (و نه فقط افراد اتحادیه کمونیستها) باشد. سرداران بعد از چند درگیری بزرگ و کوچک با نیروهای نظامی رژیم در فاصله آبان تا بهمن ۱۳۶۰، و بعد از شکست حلقه محاصره به دور پایگاه هایشان در جنگل، روز پنجم بهمن وارد شهر آمل شدند. یک روز را در خانه ای پنهان شدند و شب هنگام قیام خود را آغاز کردند. این مبارزه تا غروب روز بعد ادامه یافت و بعد از اعزام نیرو و تمرکز قوای گسترده نظامی رژیم در آمل، با تحمل تلفات و عقب نشینی نیروهای سردار به جنگل به پایان رسید. بعد از آن نیز تا خرداد ماه ۱۳۶۱، درگیری های پراکنده ای میان سرداران و نیروهای جمهوری اسلامی در جنگل رخ داد و سرانجام تصمیم بر آن شد که کل قوای سرداران از جنگل به شهر منتقل شوند. این تقریباً همزمان بود با اجراء طرح سراسری پیگیری و دستگیری نیروهای اتحادیه کمونیستهای ایران. در جریان اجراء این طرح که به دستگیری صدها نفر از رهبران و اعضا و هواداران اتحادیه کمونیستها انجامید، شماری از نیروهای سردار هم دستگیر شدند و تحت شکنجه های شدید قرار گرفتند. از کل دستگیر شدگان اتحادیه، تعدادی تا پای جان مقاومت کردند و زیر شکنجه جان باختند؛ شماری

دوباره سنگر، دوباره شلیک...

در نقد یک مقاله و یک کتاب

به مناسبت بیست و ششمین سالگرد قیام پنجم بهمن ۱۳۶۰ در آمل

بار دیگر محکومان در دادگاه تاریخ، به انتقام از آن برخاسته اند. اینان با تیغ تحریف به جان تاریخ افتاده اند تا تجربه را از دسترس نسل معترض امروز دور نگهدارند. بازنویسی و وارونه سازی تاریخ، اینک به یک مشغله جدی حاکمان اسلامی تبدیل شده است. مشتی قلم به مزد به نام پژوهشگر به داستانسرای در مورد وقایع و تحولات و نقاط عطف صد ساله اخیر مشغولند و جیب هایشان را از سکه های خون آلود پر می کنند. خنده دار است! رژیم می که تاریخ مصرفش حتی از نظر بر سر کار آوردگان و حامیان بین المللی اش به پایان رسیده، تازه به فکر محکم کردن جای پای خود در تاریخ افتاده است. آنچه در کتاب "اسناد اتحادیه کمونیستهای ایران در واقعه آمل" (از انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پاییز ۱۳۸۶) می بینیم بخشی از این تلاش و تقلا است. (۱) به علاوه، در مرداد ماه ۱۳۸۶ نقدی از سوی سازمان تبلیغات اسلامی بر کتاب "پرنده نو پرواز" (از انتشارات حزب ما که به نبرد مسلحانه سربداران و قیام بهمن ۶۰ در آمل می پردازد) منتشر شد که هدف مشابهی را دنبال می کرد. (۲) کتابی هم به نام "شهر هزار سنگر" در تیر ماه ۱۳۸۵ توسط مرکز اسناد اسلامی به چاپ رسید. (۳) چندی پیش نیز، یکی از نهادهای جنبی حکومت به دولت پیشنهاد داد که روز ۶ بهمن تحت عنوان "روز حماسه هزار سنگر آمل" (به یاد سرکوب قیام سربداران در سال ۱۳۶۰) در تقویم رسمی ثبت شود؛ که این پیشنهاد با موافقت روبرو شد. (۴) تقلاهای بی برای دفن حقیقت در هراس از سربلند کردن توین آن. همه اینها نشانه بر پا شدن سنگرهای متخاصم در میدان بازگویی تاریخ است. این بار شلیک ها در میدان بازگویی تاریخ، به گوش می رسند.

آغازین انقلاب به نسل حاضر ارائه دهد. حاصل این اقدام، اگرچه هیچ دستاوردی برای کمونیسم و سوسیالیسم و به طور کلی چپ روی های مارکسیستی در بر نخواهد داشت، اما به زعم تنظیم کنندگان این کتاب می تواند انقلاب اسلامی و نظام برخاسته از آن را در ذهنیت نسل هایی که خود از نزدیک شاهد و ناظر مسائل و تحولات اوایل انقلاب نبوده اند، دچار خدشه سازد و مبانی استقرار نظام را زیر سؤال برد.

همین که بعد از گذشت ۳ سال از انتشار "پرنده نو پرواز"، سازمان تبلیغات اسلامی یکی را مامور می کند نقدی بر آن بنویسد و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کتاب اسناد منتشر کند، نشانگر آن است که بازگو کردن واقعی آن مبارزه حتما تا به حال دستاوردهایی برای کمونیسم و سوسیالیسم و ترویج راهبرد انقلابی در میان جوانانی که خود از نزدیک ناظر تحولات اوایل انقلاب نبوده اند داشته است! وگرنه اینها چنین زحمتی به خود نمی دادند. واضح است که رژیم از خدشه دار شدن تاریخ دروغینی که طی نزدیک به سه دهه به خورد مردم داده، به هراس افتاده است. واقعا باید به خاطر این شلیک سیاسی که به سمت ما شده از دشمنان خود تشکر کنیم. اینان آنقدر در جامعه منفورند و نسل جوان معترض آنقدر در مورد تبلیغات و دروغ پردازی هایشان حساس است که حمله به "پرنده نو پرواز" می تواند تعداد بیشتری را به خواندن آن تشویق کند.

در پشت نقدنویسی رژیم به "پرنده نو پرواز" یک وحشت بزرگتر نیز پنهان است؛ وحشت از شیخ کمونیسم که بار دیگر در فضای سیاسی ایران در گشت و گذار است. عبارات و جملاتی که در زیر می خوانید بازتاب این وحشت و تلاشی است برای بی ثمر و زینبار معرفی کردن ایدئولوژی و آموزه های کمونیستی نزد مخاطبان و رهبران جوان کمونیسم انقلابی:

"بساط بلوک کمونیستی شرق... سالهاست که از صحنه بین المللی پرچیده شده است.... کمونیسم، چه از نوع روسی و چه از نوع چینی آن، شوق و رغبتی را در دل کسی بر نمی انگیزد..... گروه های چپ در تزا و تئوریهای مارکسیستی، لنینیستی و مائوئیستی در زمان پیروزی انقلاب اسلامی (به طور کامل محصور بودند)... به طوری که اساساً قدرت مشاهده و درک واقعیتها را از دست داده بودند."

رژیم می داند که بیشترین خوانندگان "پرنده نو پرواز" را، جوانان و دانشجویان، و کمونیستها و مبارزان بازمانده از نسل گذشته تشکیل می دهند. ارائه درک و تحلیل ماتریالیستی و دیالکتیکی از مبارزه طبقاتی و پیروزی ها و شکست هایش به این مخاطبان، موضوعی نیست که فقط به یک فرد یا یک گروه و حزب مربوط باشد. "پرنده نو پرواز" به نسل دیروز و امروز می گوید که همه ما چگونه مبارزه کردیم، با چه اهدافی مبارزه کردیم، و چرا در آن مقطع تاریخی شکست خوردیم؟ مهم اینست که "پرنده نو پرواز" شرح وقایع و بحث ها و استدلال هایش را بر اساس و همراه با دفاع ایدئولوژیک از کمونیسم انقلابی، دفاع از سیاست انقلابی، و ضدیت با سازشکاری و تسلیم طلبی ارائه می دهد. به همین خاطر، حتی بسیاری از کسان که بر سر تحلیل ها و یا راه و روش های مبارزاتی با این کتاب اختلاف

واقعاتی که در نقد رژیم بر "پرنده نو پرواز" برملا می شود

بگذارید از نقدی که پژوهشگران امنیتی جمهوری اسلامی بر "پرنده نو پرواز" نوشته اند آغاز کنیم. اهمیت "پرنده نو پرواز" چیست؟ این کتاب تلاشی است برای ثبت و ارائه بخشی از تاریخ معاصر و جنبش کمونیستی ایران، آنگونه که واقعا اتفاق افتاد. "پرنده نو پرواز" می کوشد گوشه ای مهم از تفکر و عملکرد انقلابی یک نسل را در سالهای توفانی ۶۰-۱۳۵۷ نشان دهد. این کتاب می کوشد مقاومت و



نبرد نسل آگاه انقلابی گذشته را در مواجهه با ضدانقلابی که به جای رژیم سلطنتی بر سر کار آمد و وظیفه ترمیم و پاسداری از نظام ستم و استثمار طبقاتی را بر عهده گرفت، تصویر کند. در "پرنده نو پرواز" تلاش می شود تمایلات و تناقضات، دغدغه ها و پرسش ها، کج روی ها و راهگشایی های آن نسل، بدون دستکاری (و البته از دیدگاه حزب ما) به روی کاغذ بیاید. به عقیده ما، انتشار این کتاب بخشی از نبرد سیاسی و ایدئولوژیک اردوی طبقه کارگر و توده های مردم با جمهوری اسلامی است. انتشار این کتاب، بخشی از وظایف انقلابیون بازمانده از نسل گذشته در انتقال تجارب به نسل امروز را پاسخ می دهد. انتشار چنین آثاری از سوی نیروها و شخصیت های کمونیست و دمکرات و ترقیخواه می تواند به پر کردن شکافی که رژیم با سرکوب و قتل عام میان این دو نسل ایجاد کرده، کمک کند. نقد نویسان جمهوری اسلامی، دقیقا در پی خنثی کردن تاثیرات "پرنده نو پرواز" بر نسل جوان اند. در زیر بر اصلی ترین نکات نقد نویس جمهوری اسلامی انگشت خواهیم گذاشت و نتیجه گیری خواهیم کرد.

در همان ابتدای نوشته با این جملات روبرو می شویم:

"کتاب «پرنده نو پرواز»... سعی دارد با داستان سرایی های مجعول، تصویری واژگونه از اوضاع، شرایط و وقایع سالهای

”خدشه دار کردن ذهن جوانان)... هدفی است که در مقیاسی وسیع تر و عمیق تر از سوی دستگاهها و محافل سیاسی غربی طی دو دهه گذشته پی گرفته شده است و البته تهیه و تدوین کتابهایی از این دست را نیز، هر چند علی الظاهر وابسته به عناصر چپ باشند، نمی توان از آن خط مشی کلی جدا دانست.“

اما این اتهام نخ نامتاز از آن است که بتواند کسی را بفریبد. طی ۲۹ سال گذشته، جمهوری اسلامی نظیر رژیم شاه همه انقلابیون و آزادیخواهان مخالف خود را عوامل وابسته به خارجی ها معرفی کرده است. مدتهاست که اکثریت مردم به پوچی این اتهامات پی برده اند و می دانند که همین رژیم زیر پوشش شعارهای ضد امپریالیستی و ضد غربی، کثیف ترین توافقات سیاسی - امنیتی و چاکر منشانه ترین معاملات اقتصادی را با سرمایه داری جهانی به پیش برده است. این همان رژیم می است که بند نافش به سرمایه گذاری های غرب در صنایع نفت و گاز و معدن کاوی و خودروی سازی و تجارت متصل است و شریان حیاتی اش، رابطه نفتی با بازار جهانی است. همانطور که چند سال پیش دولت انگلستان اسنادش را انتشار داد، در جریان جنگ ایران و عراق، جمهوری اسلامی نه فقط از تسلیحات بلکه در خفا از اطلاعات ماهواره ای کشورهای غربی برای پیش برد جنگ با عراق بهره مند شد. جمهوری اسلامی با آمریکا و اسرائیل در کمک به نیروهای شبه نظامی ”کنترا“ که جنگ کثیفی را علیه رژیم ساندنیستها در نیکاراگو پیش می بردند، همکاری کرد و در ازای این همکاری، از آنان اسلحه دریافت کرد. دولت های اروپایی در چندین مورد دست رژیم ایران را در ترور مخالفانش باز گذاشتند. در جریان تهاجم نظامی ناتو به افغانستان و حمله آمریکا و متحدانش به عراق، جمهوری اسلامی درست مثل یک نوکر با متجاوزان امپریالیست همکاری کرد به این امید که هوایش را داشته باشند و منتظر خدمتش نکنند. و حتی همین حالا کفایت که امپریالیسم آمریکا و شخص بوش ادامه حیات جمهوری اسلامی را تضمین کند و تهدیدها را کنار بگذارد تا جمهوری اسلامی خدمات مزدوری اش را صد چندان کند و حتا علنا تبدیل به ثناگوی کاخ سفید شود.

نقد سازمان تبلیغات اسلامی بر ”پرنده نو پرواز“ ناظر بر اوضاع بحرانی منطقه و روندهای احتمالی که می تواند دامان جمهوری اسلامی را بگیرد هم هست. رژیم علیرغم اینکه می خواهد خود را خونسرد نشان دهد و به مردم بقبولاند که از جانب آمریکا هیچ خطری متوجه ایران نیست، خوب می داند که آمریکایی ها کماکان به دنبال پیاده کردن طرح های سیاسی و نظامی خود در خاورمیانه اند. رژیم می داند که اگر در نتیجه این تضادها، اوضاع کشور از هم گسیخته و شکاف و بی ثباتی حکومت آشکار شود، جنبش بخشهای مختلف مردم و مقاومت و خیزش انقلابی می تواند بطور غیر قابل مهار رشد کند. رژیم از این می ترسد که در چنان شرایطی، نیروهای کمونیست انقلابی جهش وار رشد کنند و پایه بگیرند و حتی در بخشهایی از کشور قدرت را از چنگ حکومت مرکزی خارج کنند. بیهوده نیست که سازمان تبلیغات اسلامی در نقد خود بر جنگ ایران و عراق تاکید ویژه می گذارد و می گوید:

”میهن ما در آن برهه هدف یک تهاجم نظامی گسترده واقع شده و صدام حسین بروشنی و با صراحت تمام، تصرف و ضمیمه ساختن بخش قابل توجه و استراتژیکی از خاک ایران را به عراق اعلام داشته بود. به این ترتیب تمامیت کشور ما در مقابل واقعیتی تلخ قرار گرفته بود که اساسا ربطی به طبقه و ایدئولوژی و گرایشهای سیاسی و امثالهم نداشت. دفاع از میهن، وظیفه ای است که بردوش همگان قرار دارد و چنانچه کسی از غیرت و حمیت و شجاعت برخوردار باشد، یقینا در این راه کوتاهی نخواهد کرد.“

نقدنویس جمهوری اسلامی بیهوده تلاش می کند تاریخ را تکرار کند. در سال ۱۳۵۹ که جمهوری اسلامی در بحران بود و نبود بسر می برد، با استفاده از جنگ ایران و عراق خود را تثبیت کرد. اما تجربه ۲۹ سال حکومت قرون وسطانی، امنیتی، تاراجگر دسترنج کارگران و زحمتکشانش به مردم نشان داد که این ”دشمن داخلی“ با ”دشمن خارجی“ فرقی ندارد و نتیجه دنباله روی از رژیم حاکم زیر شعار ”دفاع از میهن“ چیزی جز فربه

نظر دارند، خود را با ”پرنده نو پرواز“ هم صف احساس می کنند و خواندنش را به همزمان خود از هر نسل توصیه می کنند. این یعنی ترویج و تقویت ایدئولوژی کمونیستی؛ یعنی همان خطری که رژیم و همه پیروان ایدئولوژی های کهنه و توجیه گر استثمار، بیخ گوش خود احساس می کنند.

نویسنده بر شکست کمونیسم در عرصه بین المللی تاکید می کند و می گوید شکست نیروهای کمونیست در مقطع انقلاب ۵۷ را نتیجه پیروی آنها از ترزا و تئوری های کمونیستی وانمود کند. او نیز درست مثل نظریه پردازان سرمایه داری جهانی و مقامات آمریکا و اروپا تلاش دارد فروپاشی بلوک امپریالیستی شرق را به عنوان مرگ کمونیسم جا بزند و نظام سرمایه داری دولتی در روسیه را نظام کمونیستی معرفی کند. مضحک است! کسانی که دیدگاه و درکشان از جهان و پدیده های مادی بر خرافه و ماوراءالطبیعه و ضد علم استوار است، کمونیستها را که دیدگاهی ماتریالیستی و دیالکتیکی دارند فاقد قدرت مشاهده و درک واقعیت ها معرفی می کنند.

نقد نویس جمهوری اسلامی فراموش می کند (شاید هم به خاطر آنش قد نمی دهد) که یکی از هم پیمانان جمهوری اسلامی همین بلوک شرق بوده که بیشترین مرادوات امنیتی را با ”ماموران گمنام امام زمان“ داشت. نویسنده فراموش کرده که با همکاری بیدریغ نوچه های منفور این بلوک یعنی سازمان فدائیان اکثریت و حزب توده بود که قیام آمل به خون کشیده شد.

نکته مهم دیگر در این نقد، اعتراف ناخواسته رژیم به وضعیت کنونی جامعه از نظر ذهنی است. در نقد چنین می خوانیم:

”نویسندگان این کتاب از طریق خلق فضاهای جنگی و عملیات چریکی، تلاش کرده اند تا توجه طیف جوان و نوجوان را به خود معطوف سازند و فضای لازم را برای ایجاد ارتباط با این طیف از جامعه فراهم آورند...“

از جمله بالا، شرایط انفجاری جامعه را به خوبی می توان احساس کرد. سازمان تبلیغات اسلامی در همین دو سطر به وجود تضاد قهرآمیز و حاد میان اقلیت حاکم و اکثریت محکوم در جامعه ما اذعان کرده است. و البته انگیزه به روی کاغذ آوردن این حرفها هیچ نیست مگر هشدار و زمینه چینی برای سرکوب همه افراد و نیروهایی که راه نبرد انقلابی با رژیم را انتخاب می کنند.

بخش دیگری از نقد با هدف بی اهمیت جلوه دادن مبارزه مسلحانه سرداران و قیام ۱۳۶۰ در آمل نگاشته شده است. در این بخش ادعا می شود که علت پایداری حرکت سرداران برای چندین ماه، نه تلاش ها و توانایی های انقلابیون کمونیست و نه حمایت های گوناگون مردمی از آن، بلکه فقدان نیروی لازم برای سرکوب آن بوده است. زیرا پاسداران و بسیجی ها در جبهه های جنگ با عراق مشغول تدارک عملیات بزرگ برای آزادسازی خرمشهر بودند! واقعیت تاریخی اینست که در سراسر دهه ۱۳۶۰، بخش عمده نیروهای امنیتی و بخش بزرگی از نیروهای نظامی جمهوری اسلامی درست در جبهه های داخل کشور برای سرکوب مردم و نیروهای انقلابی، فعال بودند. آن همه کشتار و ارباب در خیابانها، آن همه پیگرد و دستگیری، آن همه بازجویی و شکنجه، در همه شهرهای بزرگ و کوچک، بدون تمرکز نیروهای امنیتی و بخش بزرگی از نیروهای سپاه پاسداران امکان ناپذیر بود. و البته باید به این واقعیت هم اشاره کنیم که این سرکوب (به ویژه در ماه های اولیه) بدون کمک گرفتن از بازماندگان نیروهای امنیتی رژیم گذشته و سازماندهی و تعلیم کادرهای امنیتی (از قماش حجابیان) توسط افرادی نظیر ارتشبد فردوست ناممکن بود.

نکته قابل ذکر دیگر در نوشته سازمان تبلیغات اسلامی، تلاش برای مخدوش کردن ماهیت و مواضع حزب ما و هدف از انتشار ”پرنده نو پرواز“ است. نقد نویس جمهوری اسلامی در نهایت استیصال تلاش می کند انتشار این کتاب را حلقه ای از طرح قدرت های غربی وانمود کند:

بروز گرایش های متضاد در زندانیان اتحادیه ای

کتاب "اسناد اتحادیه کمونیستها..." از بخش های گوناگون تشکیل شده، اما قسمت عمده آن به دادگاه گروهی از رهبران و اعضا و هواداران اتحادیه کمونیستها در دی ماه ۱۳۶۱ اختصاص یافته است. به غیر از مقدمه ناشر و پیشگفتاری که تدوین گر بر کتاب نوشته، تاریخچه کوتاهی از شکل گیری این جریان در خارج از کشور تحت نام "سازمان انقلابیون کمونیست" و سپس وحدت این سازمان با گروه پویا (که بخشی از بازماندگان گروه فلسطین بودند) در سال ۱۳۵۵ که به تشکیل اتحادیه کمونیستهای ایران انجامید، ارائه شده است. در همین بخش از کتاب، نام بنیانگذاران و اعضای اولیه این جریان و کسانی که در شوراهای مختلف آن شرکت داشتند ذکر شده است. بخش دیگری از کتاب مربوط به شرح مواضع سیاسی و ایدئولوژیک اتحادیه کمونیستها بعد از انقلاب ۵۷ از زبان سه نفر از کادرهای رهبری این جریان است. در اینجا، تدوین گر قسمتهایی از نظرات اتحادیه را که حسین ریاحی (از اعضای گروه فلسطین و سپس رهبری اتحادیه کمونیستها و سرمداران) در زندان به روی کاغذ آورده نقل می کند. نوشته ریاحی مواضع اتحادیه تا سال ۱۳۶۰ را تقریباً دقیق و بی کم و کاست بیان می کند. بعد از آن، تدوین گر بخش هایی از نوشته ای را که توسط "علی کائیدی چهار محالی" نگاشته شده نقل می کند. تدوین گر در دو مورد اشاره می کند که این ها بخشی از دفاعیات علی کائیدی است و در اسارت نوشته شده است. علی کائیدی چهار محالی از چهره های سرشناس و قدیمی جنبش کمونیستی و کارگری ایران بود که نخست در سازمان انقلابی حزب توده ایران و بعد از انقلاب در صفوف اتحادیه کمونیستهای ایران فعالیت می کرد و از رهبران و بنیانگذاران سندیکای پروژه ای آبادان بود. علی چهار محالی بعد از ضربات امنیتی تابستان ۱۳۶۱ نقش مهمی در رهبری سازمان بازی کرد. او در سال ۱۳۶۲ بعد از برگزاری شورای چهارم اتحادیه کمونیستها دستگیر شد و در سال ۱۳۶۳ بعد از مقاومتی جانانه و الهامبخش به دست دژخیمان رژیم اسلامی به قتل رسید. قسمت هایی که از نوشته علی کائیدی چهار محالی نقل شده بیانگر مواضع روشن ایدئولوژیک - سیاسی (مشخصاً دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و نگرش و روحیه انقلابی این مبارز کمونیست است. نوشته علی کائیدی با این رهنمودها به پایان می رسد که:

"زاغه های خود را وارسی، سلاح های زنگ زده را صیقل، پرسنل خود را آزمایش و به حالت آماده باش، نقاط سوق الجیشی و حساس را محاسبه و معین، نقاط ضعف خود و نقاط قوت دشمن و نقاط قوت خود و نقاط ضعف دشمن را ارزیابی، متحدین خود و نیروهای دشمن را ارزیابی.... کنید."

در همین بخش، قسمت هائی از بازجویی منتسب به فرید سریع القلم نقل شده که مربوط به شرح مواضع کلی سیاسی و ایدئولوژیک اتحادیه و نیز نظرات سازمان در مورد سایر سازمان ها و گروه های سیاسی ایران است. این شرح مواضع که تحت فشار و در اسارت انجام گرفته، بازتاب ضعف و روحیه تسلیم است.

ضمناً، در کتاب "اسناد..." به مقاله کوتاهی در مورد مواضع و جایگاه و نقاط قوت و ضعف اتحادیه کمونیستهای ایران قبل از انقلاب به قلم فردی به نام مهرداد، نیز بر می خوریم. این مقاله که متأسفانه روشن نیست توسط کدامیک از رفقا نوشته شده، کاملاً جانبدارانه و در دفاع از سازمان انقلابیون کمونیست و اتحادیه کمونیستها است.

درس های بیدادگاه دی ماه ۱۳۶۱

در بخش اصلی کتاب با حرفهای تعدادی از رهبران و اعضا و هواداران اتحادیه کمونیستها در بیدادگاه قرون وسطایی جمهوری اسلامی و ادعاهای و حملات محمدی گیلانی در مقام قاضی شرع و لاجوردی در مقام دادستان روبرو می شویم. در این زمینه لازمست به نحوه تشکیل این بیدادگاه اشاره کنیم؛ چرا که به اندازه کافی افشاگرانه است. در سال ۱۳۶۱ رژیم با تمام قوا به دنبال خنثی کردن تاثیرات سیاسی مبارزه مسلحانه سرمداران در جامعه

شدن طبقه استثمارگر حاکم و تحکیم دیکتاتوری مذهبی نبود و نیست. ماهیت هر جنگ را ماهیت طبقاتی نیروهای درگیر در جنگ و اینکه نهایتاً در خدمت کدام نیروها و دولت های طبقاتی قرار می گیرد تعیین می کند. جنگ میان دولتهای ارتجاعی، در نهایت به تقویت دشمنان طبقاتی ما تمام خواهد شد مگر اینکه روند انقلاب رشد کرده و جای آن را بگیرد. حرکت سرمداران در سال ۱۳۶۰ از سوی اتحادیه کمونیستهای ایران، دقیقاً در ضدیت با خط راست "دفاع از میهن" که در سازمان بروز کرده بود و با هدف سرنگون کردن جمهوری اسلامی، براه افتاد. آیا دور از انتظار است که مبارزان آگاه و انقلابیون نسل امروز با رجوع به وقایع سال ۱۳۶۰ به مقایسه شرایط کنونی با دوران جنگ با عراق بپردازند و از حرکت سرمداران در آن زمان، درس خلاف جریان رفتن بیاموزند؟

اهدافی که رژیم از انتشار کتاب "اسناد..." دنبال می کند

حال به نکات اصلی کتاب "اسناد اتحادیه کمونیستهای ایران در واقعه آمل" می پردازیم. تدوین گر کتاب "اسناد اتحادیه کمونیستها..." در پیشگفتاری که بر آن نوشته هدف از انتشار کتاب را اینگونه بیان کرده است:

"واقعه ۶ بهمن ۱۳۶۰... یکی از مهمترین رخدادهای سیاسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که درباره آن چندین کتاب و مقاله نگاشته و حتی چند سمینار علمی تشکیل شده است. به رغم توجه محافل سیاسی علمی به این حادثه مهم، هر از گاهی ضروری است تا این رویداد از زاویه ای جدید و با نگاهی نو برای نسل هایی که رفته رفته با زمان وقوع آن فاصله می گیرند، تبیین شود و مطالب جدیدی به رشته تحریر در آیند."

همانطور که می بینیم در اینجا نیز هدفی مشابه با آنچه سازمان تبلیغات اسلامی در نقد "پرند نو پرواز" عنوان کرده بود، البته به صورت تلویحی و پوشیده تر مطرح شده است. باز هم مساله تاثیرگذاری بر نسل جوان مطرح است و بازنویسی تاریخ به نفع رژیم برای مخاطبانی که آن وقایع را مستقیماً تجربه نکرده اند. در عین حال، تاکید نویسنده پیشگفتار بر اهمیت قیام آمل جالب توجه است. این نشان می دهد که درست برخلاف برخی از نیروهای اپوزیسیون که سعی می کنند این واقعه را بی اهمیت و فرعی جلوه دهند و یا اینکه واقعا اهمیت آن را در نیافته اند، رژیم جایگاه مهمی برای آن (و سرکوب قیام آمل) قائل است و به قول میر حسین موسوی (نخست وزیر وقت) در سالگرد قیام ۵ بهمن ۱۳۶۰:

"بعضی وقتها که در جاده ای خطرناک بعد از عبور از یک گردنه به پشت سر نگاه می کنیم، تازه می فهمیم که چه خطری را پشت سر گذاشته ایم."

یکی از نکات پیشگفتار فوق که در تضاد با نقد منتشره از سوی سازمان تبلیغات اسلامی قرار دارد، اعتراف مستند نویس جمهوری اسلامی است که می گوید، بررسی همه اسناد و بازجویی ها نشان می دهد که اتحادیه کمونیستها وابسته به قدرتهای خارجی نبود و بر اساس دیدگاه و خط مشی خود دست به مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی زده است. در همین بخش از قول رفیق بهروز فتحی (از کادرهای اتحادیه و از رهبران سازمان در دوره بازسازی و شورای چهارم که سال ۱۳۶۲ بعد از ۳ ماه اسارت زیر شکنجه جان باخت) می خوانیم که او در پاسخ بازجو که مبارزه مسلحانه سرمداران را آمریکایی می خواند، می گوید:

"حرکت جنگل، سیاست هیچ کشور امپریالیستی نبود، بلکه سیاست آن زمان اتحادیه کمونیست های ایران بود." البته تدوین گر در اینجا یک جمله مهم رفیق بهروز فتحی را که از طریق زندان به بیرون رسید سانسور کرده است. او گفته بود: **"تاریخ نشان خواهد داد که چه کسی نوکر امپریالیسم است!"**

مجبور شده دوباره به حربه ۲۷ سال پیش چنگ بیندازد. این پدیده، سر بلند کردن یک نسل نوین مبارزه جو است که به افکار کمونیستی و چپ تمایل دارد. این نسل نوین در جنبش های اجتماعی گوناگون از دانشجویی و زنان گرفته تا کارگری و معلمان، نقش فعال و موثر بازی می کند. بنابراین مساله رژیم از این حمله ایدئولوژیک - سیاسی فقط یک نیروی سیاسی مشخص نیست؛ بلکه یک نسل نوین و یک جنبش نوین را نشانده گرفته است. در مقابل، درس های بیدادگاه دی ماه ۱۳۶۱ نیز فقط متعلق به افراد اتحادیه کمونیستها و فعالان و هواداران حزب ما نبوده و نیست. بلکه نسل نوین جنبش کمونیستی و چپ انقلابی می تواند و باید از آن بیاموزد.

نخستین درسی که از آن واقعه باید گرفت اینست که انقلابیون درگیر یک مبارزه جدی، تا به آخر و آشتی ناپذیر با رژیم طبقاتی حاکم هستند. این را خود رژیم به روشنی می داند؛ پس بهتر است مبارزانی که قدم در راه انقلاب می گذارند نیز به خوبی معنی این مبارزه و رابطه ای که میان ما با دشمن برقرار است را درک کنند. دومین درس اینست که در جریان مبارزه انقلابی با افت و خیزها، و شکست ها و پیروزی هایش، همیشه با مقاطع بحرانی و تند پیچ هایی روبرو می شویم. این بحران ها بر صفوف انقلابیون تأثیری دوگانه دارد. گروهی را بحرانی و سرخورده می کند و به تسلیم و انفعال و حتی خیانت می کشاند و گروهی دیگر را محکمتر و آبدیده تر می کند. این پدیده ای است که در تاریخ همه انقلابات و جنبش ها بارها بروز کرده است. سومین درس اینست که ایستادگی در برابر شرایط سخت مبارزه و بحران ها، منجمله مقاومت و مبارزه در شرایط شکست جنبش و تشکیلات انقلابی و پایداری در اسارت، اساسا در گرو استحکام ایدئولوژیک - سیاسی مبارزان است. اینکه دید ما از مبارزه درازمدت و استراتژیک است یا نه، اینکه آرمان رهایی طبقه کارگر و نوع بشر را به مفهوم علمی درک کرده ایم یا نه و اینکه پوسیدگی و منسوخ بودن نظام طبقاتی و مناسبات حاکم را عمیقا فهمیده ایم یا نه، اینکه دستیابی به جامعه کمونیستی را بصورت یک پروسه تاریخی و جنبش تاریخی یک طبقه انقلابی درک کرده ایم یا نه که به ناگزیر با شکست و پیروزی یا افت و خیز و پیشروی موج وار همراه است. بدون شک همه اینها بر کیفیت و شکل پایداری ما تأثیر مستقیم دارد.

این واقعیتی است که جنبش نوین کمونیستی در مقطع انقلاب ۵۷ دچار یک بحران فراگیر جهانی بود. به علت شکست سوسیالیسم در چین و رشد رویزیونیسم های رنگارنگ و مهمتر از همه ضعف و ناتوانی از یک جمع بندی علمی و صحیح از علل این شکست، گروه های مختلف کمونیست در ایران از یک جای پای محکم ایدئولوژیک محروم بودند. جمهوری اسلامی و فشارهای ایدئولوژیکش در زیر شکنجه به کنار، به طور کلی بورژوازی بین المللی اهمیت ایدئولوژی زدائی را برای تضعیف کمونیستهای انقلابی به خوبی دریافته است. درسی که از این تجربه می گیریم اینست که برای پیشروی و استقامت و پیروزی باید ایدئولوژی پویای کمونیستی را به شکل علمی درک کنیم و سیاست و عملکرد خود را بر آن استوار کنیم. بدون اتکاء به ایدئولوژی، هیچ طبقه ای نمی تواند قدرت سیاسی را کسب کند یا حفظ نماید. مساله مقاومت در زندان و زیر شکنجه و تسلیم نشدن در مقابل فشارهای دشمن نیز اساسا مساله ای نیست که بتوان با خصوصیات ویژه و یا زندگی خانوادگی و سابقه این یا آن شخص توضیح داد. این مقاومت و ایستادگی بطور عام به مقاومت و ایستادگی انقلاب در مقابل ضد انقلاب و بطور خاص به درستی و استحکام خط سیاسی و ایدئولوژیک هر رفیق مربوط است.

یک نکته جالب در همین بخش کتاب، حرف های فردی است که به نمایندگی از طرف "خانواده شهدا" (خانواده مزدوران رژیم که در آمل بدست سرداران کشته شدند) در جلسه دوم دادگاه صحبت می کند و حتی جرات نمی کند خود را معرفی کند! او مشکل را در آملی ها می داند و از حرام خوری و مال اندوزی آنان صحبت می کند و به مقامات هشدار می دهد که اینها هنوز هم هستند و در آمل پنهان اند و ما را با آنها تنها نگذارید! در مقابل، محمدی گیلانی و لاجوردی سعی می کنند حرفهای او را تعدیل کنند و از کارهای مثبت و "مفاخر" شهر آمل هم بگویند. یکی از اشارات اینان به گرفتن شهر و تشکیل حکومت مردمی از طرف جوانان انقلابی حتی قبل از بازگشت خمینی به ایران است! یعنی همان مبارزه ای که جوانان

بود. بعد از ضربه امنیتی به اتحادیه کمونیستها و دستگیری تعداد زیادی از افراد اتحادیه، رژیم کوشید هدفش را با برپایی نمایشی از شکست و تسلیم و توبه عملی کند. رژیم با این کار هم می خواست به روحیه رفقای بازمانده اتحادیه کمونیستها که بیرون زندان به جمع آوری نیروها و بازسازی سازمان مشغول بودند ضربه بزند؛ هم به طور کلی افراد بازمانده نیروهای کمونیست و چپ را از ادامه مبارزه انقلابی باز داشته، بی ثمری و محکوم به شکست بودن این مبارزه را به آنان القاء کند؛ و هم در یک مقیاس بزرگتر شعله های امید و آرمان رهایی را در دل توده های خشمگین و زخم خورده و مخالف رژیم خاموش کند. در آن دوره، شرکت کردن یا نکردن در بیدادگاه به یک موضوع مبارزه در میان اعضا و هواداران اتحادیه در زندان تبدیل شد. شماری از رفقا نه فقط حاضر به این کار نشدند، بلکه آگاهانه در جریان بازجویی ها به اعتراض برخاستند و سپس به شکل های مختلف (زیر شکنجه یا در میدان تیرباران) به قتل رسیدند. که از آن جمله بودند رفقا:

غلامعباس درخشان هوره (از اعضای رهبری اتحادیه و از مسئولین سرداران که سال ۱۳۶۲ زیر شکنجه کشته شد)؛
فریدون خرم روز (از کادرهای منطقه ای اتحادیه و هیئت مسئولین سرداران که بعد از چند ماه شکنجه خود را به همراه دو پاسدار از پنجره طبقه چهارم ساختمان دادسرای انقلاب اصفهان به بیرون پرتاب کرد و با مرگ خود، آن دو مزدور را نیز کشت)؛
صادق خباز (از اعضای بخش کارگری و مبارزان قدیمی که در عملیات هواپیما رایی زمان شاه شرکت داشت و به گروه فلسطین پیوسته بود)؛

هادی افتخاری (از اعضای تیم انتشارات که به جرم درگیر شدن با لاجوردی و تف انداختن به صورت او اعدام شد)؛
اصغر نقدی (از اعضای کمیته تهران و مسئولین بخش کارگری که زیر شکنجه نابینا شد و به قتل رسید)؛
فرشته ازلی و منیر نورمحمدی که در مقابل رژیم کوتاه نیامدند و در سال ۶۱ در آمل اعدام شدند.

و سرانجام سیامک زعیم بنیانگذار سازمان انقلابیون کمونیست و رهبر ایدئولوژیک سیاسی اتحادیه و طراح اصلی قیام سرداران که در جریان قیام آمل اسیر شد و پس از سه سال آزار و شکنجه مداوم اعدام شد. اسناد این کتاب خود شاهدهی است از مقاومت تا به آخر این رفیق و نشانه آن است که سیامک زعیم ضعفی از خود نشان نداد که رژیم از آن بهره برداری کند.

شمار گسترده تری از رفقا، با توجه به شرایط پرورنده و جراحی که برایشان ثبت شده بود به شکل های مختلف دست به مقاومت جمعی در زندان زدند و در مقابل فشار بازجویان و توابعین همراه با زندانیان مقاوم سایر گروه ها شعله مبارزه را در زندان زنده نگهداشتند. و بالاخره، تعدادی هم بودند که به دلایل مختلف و با روحیات گوناگون به این دادگاه قدم گذاشتند. آنچه در کتاب "اسناد اتحادیه..." آمده حال و هوای گروه شرکت کننده در دادگاه را منعکس می کند. اینکه حرفهای دادگاه در این کتاب تا چه حد کامل و بدون دستکاری منعکس شده بر ما معلوم نیست. فقط این را می توانیم بگوییم که یک جمله از حرفهای حسین ریاحی (عضو رهبری اتحادیه) که همان سال ۶۱ در گزارش تلویزیونی دادگاه پخش شد در این کتاب حذف شده است؛ ریاحی گفته بود که "من دیگر کمونیست نیستم اما نمی توانم بگویم مسلمان هستم." (۵)

درست است که حالا بعد از گذشت ۲۷ سال از دادگاه، رژیم مجددا به انتشار این اسناد دست زده، اما هدفش اساسا همانست که ۲۷ سال پیش بود؛ شکستن روحیه؛ زدن ضربه ایدئولوژیک و سیاسی به مبارزان و مخالفانش به ویژه کسانی که افکار کمونیستی و چپ دارند؛ فرو کردن این دروغ در ذهن مبارزان نسل جوان که "این کارها آخر و عاقبت ندارد. یا به تسلیم و پشیمانی می انجامد، یا به مرگ." نکته اصلی اینست که رژیم در مواجهه با یک پدیده واقعی و در حال رشد

فقط یک معنی دارد. با درج این سند، ادعای رژیم مبنی بر اینکه "اینها از بین رفتند" از بین می رود. رژیم می خواهد به نسل جوان بقبولاند که این راه به شکست و نابودی می انجامد. ولی انتشار سندی از اتحادیه کمونیستها، مربوط به ۱۶ سال بعد از تاریخی که قرار بود نابود شده باشد، تف سر بالاست. در عین حال، انتشار مواضع اتحادیه کمونیستها در مورد خاتمی، آنهم در شرایط امروز که دیگر جریان دوم خرداد رسوا و بی پایه شده، می توانست از نظر سیاسی به نفع ما تمام شود و مردم صحت تحلیل های سال ۷۶ اتحادیه کمونیستها از خاتمی فریبکار را به چشم ببینند. بنابراین، از این نقطه نظر نیز، انتشار سند اتحادیه کمونیستها به نفع رژیم نبود و تصمیم گرفتند حذف کنند.

توضیحات

۱ - اسناد اتحادیه کمونیست های ایران در واقعه آمل - تدوین: علی کردی - تاریخ انتشار: آذر ۱۳۸۶ - تعداد صفحات: ۳۸۸ - نوبت چاپ: اول، پاییز ۱۳۸۶ - شمارگان: ۱۵۰۰

متن معرفی این کتاب در سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی قابل دسترس است. <http://www.irdc.ir/book.asp?id=۵۴۶>

۲ - این مقاله در سایت سازمان تبلیغات اسلامی (معاونت پژوهشی و آموزشی) به آدرس زیر قابل دسترس است.

<http://www.pajohe.ir/default.aspx?app=ArticleManagement&page=ArticleView&catId=۵۳۶&catParId=۵۰۸&artId=۲۰۴&Type=۲>

۳ - شهر هزار سنگر. تالیف: سیمین رهگذر. تاریخ انتشار: تیر ۱۳۸۵ - تعداد صفحات: ۱۴۸ - نوبت چاپ: اول - شمارگان: ۳۰۰۰

متن معرفی این کتاب نیز در سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی قابل دسترس است.

<http://www.irdc.org/book.asp?id=۴۳۲>

۴ - باید اشاره کنیم که اصطلاح "هزار سنگر" را خمینی بعد از سرکوب در مورد شهر آمل به کار برد. او با این فریبکاری می خواست چنین وانمود کند که مردم شهر علیه حمله کمونیستها، هزار سنگر درست کردند و همانها بودند که این قیام مسلحانه را سرکوب کردند. برای آشنائی مختصر با قیام آمل، اهداف آن و شرایطی که منجر به سازماندهی این قیام شد به پیوست این مقاله تحت عنوان "مروری بر تحولات ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ و مبارزه مسلحانه سرداران برای سرنگونی جمهوری اسلامی" رجوع کنید. n

کمونیست و چپ آمل در رهبریش قرار داشتند و رفیق حشمت اسدی پور که در جریان قیام بهمن ۱۳۶۰ جان باخت نیز یکی از آنان بود. کتاب "اسناد اتحادیه کمونیستها..." بعد از ارائه بخش های مربوط به دادگاه، بخشی از اسناد بازجویی، تک نگاری ها و گزارشات زندانیان اتحادیه و نیز چند سند از سپاه پاسداران در ارتباط با قیام مسلحانه بهمن ۱۳۶۰ آمل را به صورت کپی دست نویس ارائه می کند. از روی این اسناد می توان دریافت که علیرغم تبلیغات رژیم، اتحادیه کمونیستهای ایران در جریان قیام آمل و ضربات امنیتی سال ۱۳۶۱ نابود نشد بلکه موفق به گرد آوری نیروها و برگزاری شورای چهارم در سال ۱۳۶۲ و سپس شروع فرایند بازسازی در سال های ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ شد. در قسمتی از اسناد این بخش با چارت های سازمانی اتحادیه در سال ۶۴ روبرو می شویم. یک سند تایپ شده هم مربوط به نحوه پیگرد و دستگیری رفیق هاشم مازندرانی از رهبران اتحادیه کمونیستها در سال ۱۳۶۲ ارائه شده است. او نیز از جمله رفقای مقاومی بود که تا به آخر در زیر شکنجه های قرون وسطایی استوار ایستاد و روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۳) به خیل جانباختگان راه آرمان طبقه کارگر جهانی پیوست.

یک حذف معنی دار!

پیشگفتار حاوی یک نکته افشاگرانه دیگر هم هست. در انتهای پیشگفتار چنین می خوانیم:

"قبل از ارائه جلسات محاکمه در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، یکی از آخرین مواضع اتحادیه کمونیست ها که در خارج از کشور فعالیت می کند نیز ارائه شده است. این مواضع در ارتباط با دولت آقای محمد خاتمی رئیس جمهوری سابق ایران می باشد."

اینکه تدوین گر اسناد تصمیم گرفته، مواضع اتحادیه کمونیستها در مورد خاتمی (احتمالا از مقالات مربوط به دوم خرداد ۷۶) را در کتابش ارائه کند، قابل تامل است. حتما می خواست نشان دهد که، این کمونیستها اصلاح ناپذیرند چون حتی در مورد خاتمی "ترم" هم حکم سرنگونی صادر کردند.

به هر حال، این سند علیرغم وعده پیشگفتار در کتاب درج نشده است! به نظر می آید در آخرین لحظه تصمیم گرفته اند این سند را حذف کنند اما فراموش کردند پیشگفتار را تصحیح کنند. این حذف

گزارش سیاسی پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

بخش دوم - مهر ماه ۱۳۸۶

با این وصف، گزارش با اشاره به نیازهای بنیادین امپریالیسم آمریکا به اعمال هژمونی کامل بر ایران، بر خطر حمله نظامی نیز تاکید می گذارد و سیاست "قطب سوم" را کماکان سیاستی ضروری برای رشد و گسترش جنبش انقلابی در ایران می داند.

گزارش سیاسی بر عمق بحران اقتصادی در ایران و تاثیرات سیاسی - اجتماعی آن انگشت گذاشته و می گوید: این بحران ریشه در یک بحران عمیق ساختاری دارد. اگرچه طرحهای بازسازی اقتصادی جمهوری اسلامی پس از پایان جنگ ایران و عراق کاملاً تحت فرامین بانک جهانی و صندوق بین المللی پول صورت گرفت، اما این باز سازی ها قسمی بوده است. از نقطه نظر منافع سرمایه داری جهانی، ایران محتاج یک تجدید ساختار اقتصادی مهم و اساسی است. منطق وابستگی به اقتصاد جهانی چنین نیازی را حکم می کند. سیاستهای آمریکا - به عنوان سرکرده نظام امپریالیستی و مسئول آن - در قبال ایران از چنین منطقی نیز پیروی می کند. بدون یک تجدید ساختار اقتصادی اجتماعی مهم، این واحد از اقتصاد جهانی برای

بخش اول این گزارش را در شماره ۳۷ نشریه حقیقت خواندید. در زیر خلاصه ای از بخش اول را جهت یادآوری می آوریم:

در بخش اول گزارش کمیته مرکزی تحت عنوان "روندهای سیاسی و وظایف انقلابی" خواندید: کشمکشهای میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا تاثیر تعیین کننده ای بر فضای سیاسی جامعه و حتی جهان دارد. هر چند در محرکهای بنیادین این نزاع ارتجاعی تغییری صورت نگرفته، اما ما شاهد تغییرات قابل ذکری در صحنه سیاست جهانی و اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران هستیم.

گزارش، تغییر تاکتیکهای آمریکا در قبال ایران را به چند عامل ربط می دهد: مشکلات آمریکا در عراق؛ تشدید اختلاف و رقابت با قدرت های امپریالیستی دیگر مانند روسیه بر سر ایران؛ بروز یک بحران اقتصادی مهم در آمریکا؛ و نیز احتیاط آمریکا در رابطه با تغییر رژیم در ایران در شرایطی که تضادهای طبقاتی اوج گرفته و روند تغییر رژیم از بالا می تواند سرعت تبدیل به یک روند انقلابی از پائین شود.

سرمایه های امپریالیستی سود آور نخواهد شد.

گزارش بر دورنمای خیزش های اجتماعی ناشی از جابجائی های بزرگ در ساختار اقتصادی پرتو افکننده و می نویسد: در بسیاری مواقع آستانه جابجائی های بزرگ، آستانه انقلابات بزرگ نیز هست. به این شرط که فاکتور ذهنی موجود باشد، کمونیستهای انقلابی از خط صحیحی برخوردار باشند و درست عمل کنند. در صورتی که نیروهای انقلابی و کمونیست نتوانند از چنین فرصتی سود جویند، خطر آن است که ما شاهد یک عقبگرد جدی در مبارزات توده ای و جنبش انقلابی باشیم. اگر امپریالیستها و طبقات ارتجاعی حاکم قادر شوند در سازش با یکدیگر تغییرات ساختاری دلخواه خود را پیش برند و دولت فئودال کمپرادوری ایران را با انجام پاره ای فرمها تر و تازه کنند، خطر آن هست که با یک دوران افت در مبارزه طبقاتی روبرو شویم.

گزارش بر تعیین کننده بودن نقش عنصر آگاهی انقلابی در تعیین سرنوشت مبارزه طبقاتی در ایران تاکید بسیار گذاشته و می نویسد: رشد مبارزات توده ای، بالاخص در دورنما قرار گرفتن بیاخیزی مجدد شورشیهای شهری و گسترش آنها می تواند روندهای ارتجاعی را کاملا تحت الشعاع خود قرار دهد. به قول یکی از اصلاح طلبان خطر فقط "انقلاب مخملی" نیست، "انقلاب کلنگی" هم رژیم را تهدید می کند. اما تبدیل شورشیهای قهری به سر منشا تحولات انقلابی مهم، اساسا به درجه آگاهی توده ها و عملکرد نیروهای انقلابی بستگی دارد. با وجود اینکه روحیه مخالفت سیاسی با رژیم همه گیر شده، اما این روحیه هنوز به مبارزه آشکار و رو در رو با رژیم در سطح گسترده گذر نکرده است. فشار اقتصادی فزاینده بر نارضایتی مردم افزوده است، در هر کوی و برزن مردم این نارضایتی را بروز می دهند و نسبت به مبارزات جاری در سطح جامعه همدلی نشان می دهند، اما برخورد همدلانه با مبارزات قسمی در گوشه و کنار کشور جای یک اقدام مبارزه جویانه و سراسری را نمی گیرد.

گزارش دلایل این وضع را تحلیل کرده و یکی را برجسته می کند و آن فقدان دورنمای ایدئولوژیک سیاسی انقلابی در میان مردم است: برای مردم معنای پیروزی و چگونگی دست یابی به پیروزی مشخص نیست. در میان اکثریت مردم تصویری از آینده و افقی که باید برای آن مبارزه کنند یا موجود نیست یا بسیار ضعیف است. تا زمانی که به قول لنین پیشروان طبقه کارگر و توده ها توسط یک ایدئولوژی انقلابی تسخیر نشده باشند، انقلاب پرولتری امکان ناپذیر است. از این زاویه تبلیغ و ترویج کمونیسم انقلابی در میان طبقه کارگر و مردم، برای تقویت روندهای انقلابی در جامعه به منظور آغاز جنگ خلق از اهمیت تعیین کننده ای برخوردار است.

و اینک بخش دوم این گزارش که به تجزیه و تحلیل جنبش کارگری اختصاص دارد:

جنبشهای توده ای؛ وظایف انقلابی!

یکی از مشخصات مهم جامعه، گسترش مبارزات توده ای است. اغلب این مبارزات پاسخی است به اجحافات و حق کشی های روزمره ای که از جانب دولت بر اکثریت اهالی اعمال می شود. اگر چه این مبارزات اساسا پراکنده و غیر متشکل اند اما نقش مهمی در دامن زدن به جو ضد رژیم در کل جامعه دارند و زمینه مساعدی را برای فعالیت انقلابی فراهم می آورند.

ارزیابی صحیح از موقعیت جنبشهای توده ای، توان بالقوه و بالفعل آنها، نقاط قوت و ضعف شان و توجه به مصافهای نظری و عملی مقابل پای هر یک برای پیشروی آنها و گسترش نفوذ کمونیستها ضروریست.

خط راهنمای کلی حزب ما طی دوره کنونی تقویت و رشد جنبشهای توده ای، دامن زدن به فضای بحث و مبارزه حول جهت گیریهای ایدئولوژیک سیاسی پایه ای در ارتباط با مسائل مربوط به هر یک از جنبشها و در ارتباط با تحولات کلی جامعه است. این امر بدون توجه به فضای سیاسی حاکم بر جامعه و همچنین روشن کردن

اهداف پایه ای انقلاب پرولتری میسر نیست.

الف - جنبش کارگری

۱ - جنبش کارگری به دلیل بحران اقتصادی و فشارهای ناشی از آن ابعاد گسترده ای گرفته است. هر هفته شاهد بروز اشکال گوناگون اعتراضات کارگران در گوشه و کنار کشور هستیم. این مبارزات عمدتا در حیطه اقتصادی بروز یافته و خصلت تدافعی دارند، به این معنا که پاسخی هستند به تعرضات بورژوازی به سطح معیشت کارگران، و عموما حول دریافت حقوق معوقه صورت می گیرند. اگر چه در پاره ای موارد شاهد شکل های ابتدائی سازمانیابی کارگران و طرح خواست آزادی تشکلات مستقل کارگری هستیم اما این قبیل مطالبات هنوز فراگیر نشده است. مبارزات کارگران کماکان پراکنده بوده و از فقدان سازماندهی بویژه در ابعاد سراسری رنج می برند.

تشدید بحران اقتصادی، گسترش مبارزات خودجوش کارگری را بهمراه آورده و خواهد آورد. اما واقعیت این است که تا کنون عمدتا کارگران کارخانه های بزرگ و متوسط و کارگران پروژه های بزرگ در گیر این نوع مبارزات حق طلبانه بوده اند و بخش اصلی بدنه طبقه کارگر که در کارگاههای کوچک است، کمتر در این مبارزات شرکت داشته اند در حالیکه این بخش جزو آسیب پذیرترین بخش طبقه کارگرند. کارگران افغانستانی که در طبقه تحتانی جهنم استثمار طبقاتی ایران قرار دارند، آنچنان بی حقوق و آسیب پذیرند که حتا تشکلات کارگری چه نسبت به وضعیت آنان بی اعتنایند و صفحه رادارشان وضعیت برده وار کارگران افغانستانی را نشان نمی دهد.

مسئله مبارزات جاری کارگران کارخانجات متوسط و بزرگ بطور مستقیم و غیر مستقیم بر موقعیت کل کارگران منجمله کارگران کارگاههای کوچک تاثیر داشته و حتا فضای مساعدی را برای مقاومت کارگران افغانستانی باز خواهد کرد، اما اشتباه است که انتظار تکرار این شکل از مبارزه را در میان کارگران کارگاه های کوچک و کارگران افغانستانی به دلیل پراکندگی و عدم تمرکز بیش از حد آنان داشته باشیم. بسیاری از اعتراضات کارگری در شکل شورشیهای گاه به گاه محلات بروز می یابد. و راه افتادن جنبش حق طلبانه کارگران افغانستانی بشدت وابسته به فعالیت نقشه مند و کار آگاه گرانه سیاسی است.

۲ - خصلت اصلی جنبش کارگری، کماکان خودبخودی بودن آن است. با وجود تلاش های آگاهانه فعالین جنبش کارگری این ضعف هنوز پابرجاست. از همین رو نه تنها امکان پیروزی در نبردهای اقتصادی محدود است، بلکه از نظر سیاسی نیز خطر آن موجود است که این جنبش به زیر پر و بال گرایشات بورژوائی موجود در جامعه رود. پیچیدگی صحنه سیاسی ایران به دلیل کشمکشهای میان آمریکا و جمهوری اسلامی بر دامنه و ابعاد چنین خطری افزوده است.

یکی از نقاط قوت جنبش کارگری ایران شکل گیری قشر نازکی از "کارگر - روشنفکر" یا روشنفکر - کارگر است که تجربه انقلاب ۵۷ را پشت سر گذرانده و سنتا به طیف چپ وابسته است. تلاشهایی که از جانب این قشر در ارتباط با ایجاد برخی تشکلهای فراگیر صورت گرفته تاکنون ثمر چندانی نداده است و شکاف میان این بخش از فعالین با مقاومت های خودجوش کارگری هنوز بسیار زیاد است.

این وضع تا حد زیادی مربوط به خط غالب بر این فعاليتها دارد. خطی که شدیداً به اکونومیسم، فرمیسم، قانونی گرائی و علنی گرائی آغشته است. درک محدود از سازمان دهی مبارزات توده ای کارگری، مانعی در مقابل رفع ضعف ها است. بسیاری از فعالین جنبش کارگری به غلط فکر می کنند هر چقدر مضمون فعالیت را رقیق تر کنند و یا سطح فعالیت را پائین تر آورند، امکان گسترش مبارزه و رشد آن از سطوح دانی به سطوح عالی بیشتر می شود.

دوری جستن از سیاست و به میان نکشیدن مسائل سیاسی روز جامعه و پرهیز از موضع گیری در ارتباط با این مسائل (مانند تضاد

شورای های کارگری گیلان و کارگران شرکت نفت در دوران انقلاب ۶۰-۱۳۵۷ را باید از این دو جهت مورد توجه قرار داد.

۴- بدون جهت گیریهای فوق حتی نمی توان مبارزات اقتصادی روزمره و کوتاه مدت را نیز با موفقیت به پیش برد. اگر هدف راه اندازی یک جنبش توده ای سازمانیافته است باید نقشه و برنامه داشت. جنبش توده ای سازمانیافته را نمی توان بر مبنای جمع کردن "فعالین" بدور هم سازمان داد. بدون تعیین آماج مبارزاتی نمی توان توده های کارگر را در یک جهت به حرکت در آورد و مهمتر از آن بدون ایجاد نقاط "دوخت" بین مبارزه سیاسی و اقتصادی، بین هسته های سیاسی سازمانیافته با حرکت خودبخودی کارگران، نمی توان آنها را در جهتی که باید به حرکت در آورد. اتحاد عمل و ایجاد جبهه های متحد کارگری، برای کشیدن توده های وسیع کارگر بدرون مبارزه، مهم است. اما سیاست حاکم بر این اتحاد عمل ها مهم تر است. طراحی کارزارهای مبارزاتی مشخص، و ایجاد اتحاد حول پلتفرمهای ساده و صحیح که ناظر بر اوضاع سیاسی (و اقتصادی) کنونی باشد می تواند به وحدت اصولی میان گرایشات مختلف در فعالین کارگری یاری رساند. برای مثال طرح نقشه ای برای سازمان دادن مقاومت توده ای در مقابل سیاستهای کلان اقتصادی رژیم (مانند سهمیه بندی بنزین) و متحدانه و بطور منظم در سراسر کشور بحول آن فعالیت کردن به منظور عقب راندن رژیم، می تواند زمینه های مناسبی برای اتحاد میان گرایشات مختلف باشد و در میان توده های کارگر بخش های مختلف حس اتحاد و همبستگی طبقاتی ایجاد کند.

مضافاً، با علنی گرائی و قانونی گرائی نمی توان مسئله "توده ای" شدن را حل کرد. علنی گرائی نه امکان آغاز یک مبارزه موثر را می دهد و نه امکان استمرار آن را. شک نیست که فقط استمرار یک مبارزه می تواند آن را توده گیر کند. تجربه نشان می دهد، آنجا که آماج مبارزاتی مشخص طرح شده، به اتحاد سیاسی میان کارگران (حتی در سطوح اولیه) توجه شده و اشکال مبارزاتی نسبتاً رزمنده تر به پیش گذاشته شده، مبارزات توده ای تر شده اند. آنجائی که بر علنی گرائی و قانونی گرائی تکیه شده، قبل از اینکه فعالین کارگری فرصت ابراز وجود بیابند، مورد هجوم و سرکوب واقع شدند.

کمونیستها باید حتی المقدور در کلیه مبارزات کارگری شرکت کنند و بکوشند جهت گیریهای فوق را در پیشبرد مبارزات جاری کارگران جا بیندازند و به سازمانیابی کارگران یاری رسانند. اینکار در درجه اول نیاز به یک مبارزه صریح و آشکار میان فعالین کارگری و پیشروان مبارزات جاری در سطوح مختلف دارد. **مبارزه ای که باید با دلسوزی فراوان و از زاویه مثبت صورت گیرد.** کمونیست ها باید تلاش کنند با ساختن نمونه های مبارزاتی مثبت، بر جو و فضای حاکم بر جنبش کارگری و فعالین کارگری تأثیر بگذارند.

۵- از نقطه نظر سیاسی تأکید بر سیاست قطب سوم و ضرورت طرح موضع گیری جنبش کارگری علیه آمریکا و جمهوری اسلامی از اهمیت زیادی برخوردار است. روشن است که آماج اصلی مبارزه کارگران، جمهوری اسلامی است. اما اگر از هم اکنون فعالیت آگاهگرانه نسبت به ماهیت طبقاتی هر یک و اهداف پلیدشان، صورت نگیرد، خطر آن هست که جنبش کارگری به ذخیره سیاسی یکی از نیروی های ارتجاعی بدل شود و یا بکلی در حاشیه قرار گیرد. دخالت گری آگاهانه کارگران در ارتباط با مهمترین مسئله سیاسی روز که آینده جامعه را رقم می زند و آگاهی یافتن نسبت به جوانب گوناگون آن برای اینکه طبقه کارگر دنباله روی نیروی های بورژوازی نشود و یا دنباله رو حوادث نشود، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. از همین رو مبارزه با گرایشاتی که کارگران را دعوت به سکوت و عدم دخالت نسبت به این مسئله می کنند یا بدتر از آن بطور پراگماتیستی آنان را دعوت به استفاده "تاکتیکی" از این یا آن قطب برای پیشبرد خواسته های صنفی خود می کنند، باید در دستور کار همه فعالین

جمهوری اسلامی و آمریکا و خطر جنگ، سرکوب زنان و جنبش دانشجویی، قتل و شکنجه مخالفین) این فعالین را به حاشیه رانده و عملاً موجب واگذاری صحنه سیاسی به دست گرایشات راست درون جنبش کارگری شده است؛ گرایشات راستی که یک روز تحت عنوان سه جانبه گرائی دنبال فصل مشترک با دولت هستند، روز دیگر تحت عنوان وحدت ملی سعی می کنند جمهوری اسلامی را به مدارا با خود وادارند و همزمان دست به دامن نهادهای بین المللی "کارگری" که مجیز گوی سیاستهای امپریالیستی هستند، می شوند.

به اعتقاد ما درکهای نادرست در میان فعالین تشکلات کارگری در مورد رابطه میان کمک به سازمان دهی مبارزات اقتصادی کارگران و سازماندهی مبارزات سیاسی آنان، عملاً موجب به بن بست رسیدن این تشکلات شده بطوریکه حتا قادر به پیش برد اهداف اولیه شان نبوده و نتوانسته اند حداقلی از پیوند را با مبارزات جاری کارگران بوجود آورند. تلاش برای گرد آوردن گرایشات راست و چپ تحت عنوان "وحدت جنبش کارگری" فقط موجب فلج شدن نیروهای موجود می شود. درک محدود از آگاهی طبقاتی و کمونیستی باعث می شود که این دسته از فعالین، مبارزه ضد سرمایه داری و نظام کار مزدی را به مبارزه اقتصادی کارگران محدود کنند و مبارزه اقتصادی را نیز به محدودترین شکل های آن تقلیل دهند و پرهیز از سیاست را کمال درایت برای "رشد جنبش کارگری" قلمداد کنند و تحت عنوان مساعد نبودن "تناسب قوا" روشهای محافظه کارانه مبارزاتی و علنی گرائی افراطی را ترویج کنند که دو روی یک سکه اند. این خط محدودیتهای زیادی برای رشد و تکامل تشکل های موجود بیار آورده است.

۳- با به رسمیت شناختن قوانین عینی مبارزه طبقاتی در ایران، بسیاری از این ناکامی ها را می توان حل کرد. بسیاری از فعالین کارگری بدنال الگوبرداری از مبارزات اتحادیه ای و سندیکائی کشورهای غربی اند. در حالیکه باید تحلیل مشخص از شرایط مشخص کرد. واضح است که ایجاد، رشد و تکامل تشکلات توده ای (منجمله تشکلات کارگری) در ایران با کشورهای غرب متفاوت است. بنابراین بیهوده نباید دنبال الگو گشت. همان شرایط و روندهائی که به شکل گیری اتحادیه ها و سندیکاها در غرب انجامید، قابل تکرار در ایران نیست. در کشورهای امپریالیستی امکان ایجاد تشکلات پایدار اتحادیه ای موجود است. دموکراسی بورژوازی حاکم بر این کشورها اجازه فعالیتهای قانونی اتحادیه ای را می دهد. در صورتی که به دلیل سرکوب و دیکتاتوری عریان حاکم بر ایران این قبیل فعالیتهای اتحادیه ای یا عملاً غیر ممکن است یا با دشواریهای زیادی روبرو است و عموماً به شرایط کلی سیاسی کشور و تناسب قوای میان دولت و جنبش سیاسی انقلابی ربط دارد. مسئله اصلی در ارتباط با رشد تشکلات سندیکائی و اتحادیه ای طبقه کارگر در همه کشورها به عنوان نیروی موثر در پیشبرد مبارزه طبقاتی (نه سازش طبقاتی) اساساً وابسته به وضعیت جنبش سیاسی انقلابی است.

در ایران نیز ما تاریخاً با چنین روندی روبرو بوده ایم. موقعیت جنبش انقلابی سیاسی در کشور تأثیر مستقیم بر دامنه و گسترش فعالیتهای اتحادیه ای و سندیکائی کارگران داشته است. هر اندازه که در اثر رشد جنبش سیاسی، دولت عقب نشست، امکان ایجاد تشکلات مستقل و نسبتاً پایدار کارگری بیشتر شد. این امر بر ویژگی خاص جنبش کارگری و سازمانیابی آن در ایران دلالت دارد. مبارزات صنفی و اقتصادی طبقه کارگر را نمی توان و نباید از مبارزات سیاسی کارگران جدا کرد. و در شرایطی که فضای نظامی و امنیتی بر کشور حاکم است، نمی توان مبارزه علنی را جایگزین مبارزه مخفی کرد. در همه شرایط ستون فقراتی از سازماندهان مخفی باید در میان کارگران مناطق و رشته های مختلف و کارگران افغانستانی فعالیت کنند. تنها در این صورت می توان از اشکال علنی فعالیت به حداکثر سود جست. بدون اتخاذ این جهت گیری تلاشهای فعالین کارگری بیار نخواهد نشست. تجارب مثبت و منفی سندیکای پروژه ای آبادان و اتحادیه

رادیکالتر کردن آن جنبش است. یعنی پیش گذاشتن آماج انقلابی تر، سازمان دادن اتحاد گسترده تر و اتخاذ روشهای رزمنده تر. یک رابطه تنگاتنگ و متقابل بین آگاه گری کمونیستی و مبارزات جاری کارگری موجود است. در جنبش های خودبخودی کارگران نیز هر چه دولت طبقاتی حاکم (حتی در در سطوح اولیه و ابتدائی) رادیکالتر مورد آماج قرار گیرد و روشهای رادیکالتر اتخاذ شود زمینه مساعدتری برای رشد جنبش کمونیستی فراهم می شود.

تبلیغ و ترویج کمونیستی برای تزئین جنبش کارگری یا برای بحث در پستوهای روشنفکری نیست. یک دلیل مهم پائین آمدن سطح توقعات و تقویت رفرمیسم و علنی گرائی و قانونی گرائی در میان فعالین چپ کارگری فقدان حضور زنده و دائمی بحث و جدل بر سر کمونیسم است. بحث و جدل بر سر کمونیسم، یعنی بحث در مورد ایدئولوژی و برنامه طبقه کارگر، در مورد فرجام مبارزه طبقاتی طبقه کارگر، و خصلت جامعه ای که طبقه کارگر به بشریت فراخوان آن را می دهد و راه رسیدن به آن را روشن می کند. کمونیستها نمی توانند طبقه کارگر را صرفا به تکرار تجارب انقلابی قرن بیستم فرابخوانند. کمونیستها برای فراتر رفتن از آن تجارب نیاز به جمع بندی علمی از جوانب مثبت و منفی تلاشهای طبقه کارگر در ساختن جامعه نوین در چین و شوروی در قرن بیستم دارند. باید از همین امروز برای ارتقا استانداردهای ایدئولوژیک سیاسی (به عبارتی دیگر نوسازی جنبش کمونیستی) در میان فعالین چپ کارگری تلاش شود. فردا دیر است. چرا که کمونیستها و طبقه کارگر با اوضاع پیچیده ای در صحنه ملی و بین المللی روبرویند و نیازمند فکری روشن و اراده ای استوارند. معنای عملی و تشکیلاتی این جهت گیری ایجاد هسته های کمونیستی مخفی در میان کارگران است. بواسطه ورشکستگی ایدئولوژیک سیاسی جمهوری اسلامی، ضعف و بی ثباتی دولت و رشد مبارزات توده ای کارگری، شرایط مناسبی برای انجام اینکار فراهم شده است. n

۶- تاریخا جنبش کارگری، بستری برای رواج کمونیسم در جامعه بوده و هست. اما این امر خودبخود حاصل نمی شود. نیاز به تبلیغ و ترویج دائمی کمونیسم انقلابی در این جنبش است. بدون انجام این وظیفه حتی صحبتی از ارتقا جنبش کنونی نمی تواند در میان باشد. در این زمینه نیز ما با گرایش نادرستی در میان پاره ای از فعالین چپ در جنبش کارگری روبرو هستیم. بسیاری فکر می کنند با براه انداختن جنبش اعتصابی کارگران می توان کمونیسم را در ایران تبدیل به نیروی اجتماعی کرد. جدای از اینکه اجتماعی شدن کمونیسم در ایران مستقیما به مسئله راه انقلاب ایران (یعنی آغاز و گسترش جنگ انقلابی) گره خورده است و تجارب تاریخی صد ساله اخیر جنبشهای انقلابی در ایران هم آنرا نشان داده است، اما مسئله رسوخ کمونیسم در میان جنبش کارگری امری آگاهانه است. بدون دامن زدن به جوشش فکری در این زمینه در میان کارگران و درگیر کردن فعالین کارگری در ارتباط با آن، نمی توان به گسترش نفوذ کمونیسم در میان کارگران یاری رساند. کمونیسم یک علم است و کارگران پیشرو باید به مثابه یک علم با آن برخورد کنند و آنرا فرا گیرند. مبارزات کارگری و جنبش اعتصابی تنها زمینه مساعدی برای تبلیغ و ترویج این علم فراهم می کنند. برای اینکه این مبارزات زمینه ای برای جذب ایده های کمونیستی شوند (و نه بستر تولید و باز تولید ایده های بورژوائی و مذهبی و ناسیونالیستی) کمونیستها از همان آغاز باید پیگیرانه ایدئولوژی و سیاست خود را در میان کارگران تبلیغ نمایند. مرحله گرائی در این زمینه هم به معنای از دست دادن فرصتهای مساعد برای تعلیم کارگران است (کارگرانی که تشنه آگاهی طبقاتی هستند) و هم به معنای تضعیف جنبش موجود. چرا که حضور کمونیسم در یک جنبش توده ای به معنای دامن زدن به مبارزه برای

سرریز شدن دیگ جوشان پاکستان

ضعف مفرط جنبش کمونیستی، توده های کارگر و دهقان و فقرای شهری در وجود مرتجعینی مانند بی نظیر بوتو و یا بنیادگرایان اسلامی راه نجات جستجو می کنند. کمونیستهای ایران نمی توانند به این معضل بی تفاوت باشند. زیرا جنبش کمونیستی همیشه یک جنبش بین المللی بوده است.

پاکستان با جمعیتی برابر با ۱۶۵ میلیون نفر و قرار گرفتن در محل تقاطع سه قاره دارای موقعیت استراتژیک بسیار مهمی برای قدرت های سرمایه داری جهانی است. پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیستهای بریتانیایی به هند استقلال دادند و همزمان در سال ۱۹۴۷ تحت عنوان ایجاد یک کشور مجزا برای مسلمانان هند، کشور پاکستان را بعنوان یک کشور "اسلامی" تشکیل دادند. پاکستان از درون خونریزی میان مسلمانان و هندوان بیرون آمد. جنگ خونین میان مسلمانان و هندوها، یک میلیون تن از فقیرترین مردم این بخش جهان را به کام مرگ کشید؛ جنگی که یکی از ننگین ترین فصول حاکمیت استعماری بریتانیا در این منطقه است. دست آخر نیز یک نظام نیمه فئودال نیمه مستعمره وابسته به امپریالیسم انگلیس و سپس آمریکا، بعنوان نظم جدید سر بر آورد و ده ها میلیون تن از مردم این خطه را در چنبره روابط بردگی نوینی سازمان داد.

با افول امپراتوری بریتانیا بعد از جنگ جهانی دوم، آمریکا جای آن را در این خطه پر کرد. پاکستان برای امپریالیسم آمریکا دارای اهمیت نظامی است تا اقتصادی؛ و برای آن یک پایگاه نظامی ارزشمند در یک منطقه پر تلاطم است. بهمین جهت آمریکا بشدت نگران اوضاع در پاکستان است.

پاکستان، مشقت خانه ایست که برای بازار سرمایه داری جهانی

نوشته زیر با استفاده از مقاله ای به نام "دیگ جوشان پاکستان" مندرج در نشریه انقلاب (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا)، شماره ۱۱۵، نگاشته شده است.

بی نظیر بوتو، رهبر حزب مردم پاکستان (پی پی پی)، روز ۷ دی ۱۳۸۶ ترور شد. از پی این ترور، تهیدستان شهروروستا، در مناطق مختلف سر به شورش برداشتند. ژنرال مشرف، حاکم پاکستان، با سرکوب خونین جواب مردم را داد. آمریکا و ژنرال مشرف، قتل بوتو را به گردن بنیادگرایان اسلامی انداختند اما مردم کوچ و بازار شخص مشرف و نظامیان را مسئول قتل بوتو دانستند. بنیادگرایان اسلامی پاکستان مانند طالبان افغانستان و القاعده، ایالت وزیرستان (واقع در مرز پاکستان و افغانستان) را مرکز فعالیت های خود قرار داده اند. این نیروها آفریده و تعلیم یافته سازمان سیا و ارتش پاکستان می باشند. روزنامه نیویورک تایمز در روز ۶ ژانویه نوشت، رژیم بوش مشغول بررسی نقشه هائی برای عملیات سازمان سیا و دخالت ارتش آمریکا در پاکستان است. یکماه بعد از ترور بوتو، رابرت گیتس، وزیر دفاع آمریکا اعلام کرد، در صورت تقاضای پاکستان، آمریکا آماده است تا برای مقابله با بنیادگرایان اسلامی به کمک ارتش پاکستان بشتابد!

این واقعه و بطور کلی بحران سیاسی در پاکستان بخشی از بحران و از هم گسیختگی سیاسی در کل خاورمیانه است. امپریالیسم آمریکا با دامن زدن به این از هم گسیختگی و دخالتهای نظامی و امنیتی سعی می کند نظم دلخواه خود را ایجاد کند. از هم گسیختگی مرتجعین در پاکستان و جنگ های میان آنان و جوشش توده های جان به لب رسیده، بهترین اوضاع عینی را برای انقلاب ارائه می دهد. اما مانند سایر نقاط دیگر خاورمیانه، در فقدان یا

نخست وزیر پاکستان بود، در زمینه خلق یک نیروی بنیادگرای اسلامی جدید به نام "طالبان" که عمدتاً از ملت پشتون بودند، به همکاری کامل با آمریکا پرداخت. بی نظیر بوتو در یکی از مصاحبه هایش در مورد شکل گیری طالبان گفت: "فکرش را انگلیسی ها دادند، تصمیمش را آمریکائی ها گرفتند، پولش را عربستان سعودی داد و منم میدانم را باز کردم!" با کمک ارتش پاکستان، طالبان در مدرسه های اسلامی و در اردوگاه های پناهندگی پاکستان که توسط سیا در مرز پاکستان و افغانستان بر پا شده بود شکل گرفتند و به افغانستان سرازیر شدند و طی زمان کوتاهی و در اوج نابوری قدرت را از نیروهای جهادی اسلامی دیگر (مشخصاً احمد شاه مسعود- ربانی) گرفتند و آنها را به حاشیه راندند. طالبان یک حکومت مذهبی بسیار غلیظ تر برقرار کرد. قصد آمریکا از استقرار تاریکخانه ای مطلق در افغانستان در واقع این بود که اینجا را تبدیل به پایگاه عملیاتی یک نیروی شبه نظامی اسلامی به نام القاعده کند. القاعده شاخه شبه نظامی-اسلامی سازمان های امنیتی و نظامی آمریکا در خاورمیانه بود که بعداً دست ارباب خود را گاز گرفت. تاریخ مصرف هیولائی را که آمریکا خلق و تغذیه کرده بود بسر آمد اما خلاص شدن از دست آن صاف و ساده نبود. بخصوص آنکه این هیولا شاخه های خود را در داخل ارتش پاکستان و نیروهای امنیتی نیز دارد. نیروهای طالبان و القاعده در ایالت وزیرستان پایگاه مستحکمی ایجاد کرده اند. این ایالت سه میلیون نفر جمعیت دارد و بسیار فقیر و عقب مانده است. عملیات نظامی ارتش پاکستان و آمریکا حس انزجار در این مردم خلق کرده و آنان را بسوی بنیادگرایان اسلامی می راند. بخشی از ارتش پاکستان پنهانی به طالبان کمک می کنند زیرا طالبان دست پرورده خودشان است و با آن بیشتر اتحاد دارند تا با رژیم کرزای در افغانستان. بعلاوه، وجود طالبان باعث می شود تاریخ مصرف نظامیان پاکستان خاتمه نیابد و کمک های مالی آمریکا به آن ادامه پیدا کند. به این ترتیب، آمریکا در پاکستان نیز با ضرورت تصفیه نوکران خود مواجه است!

ژنرال مشرف که در حال حاضر (تا اطلاع ثانوی) مهره قابل اتکای آمریکا است، کارزارهایی را علیه بنیادگرایان اسلامی پیش می برد و همزمان علیه جنبش های اپوزیسیون محلی در مناطق مختلف، موج شکنجه و زندانی و قتل براه انداخته است. گسترش شبکه زندان های مخفی و تشکیل جوخه های مرگ بخشی از این روند است. این روند موجب اعتراض فضا و شورش وکلای پاکستان شد؛ جنبشی که مشرف به سرکوب وحشیانه آن پرداخت و با اینکار خشم دانشجویان و افسار میانی شهری را برانگیخت. سرکوب این قشر، نارضایتی بخشی از هیئت حاکمه آمریکا را نیز در پی داشت. آنان از حماقت ژنرال مشرف در گسترده کردن آماج حملاتش در حیرت اند! اما صحنه سیاسی پاکستان پر هرج و مرج تر از آن است که سیاستمداران مرتجعش بتوانند تر و تمیز گام های خود را انتخاب کنند. در هر حال، هیئت حاکمه آمریکا به این نتیجه رسید که مشرف قادر به اجرای سیاست هایی که کاخ سفید بدستش می دهد نیست. از این رو، بی نظیر بوتو را آماده کرده و وی را در اکتبر ۲۰۰۷ از لندن روانه پاکستان کردند و مستقیماً قرار همکاری میان مشرف و بوتو را صادر کردند. قرار شد بوتو با شرکت در انتخابات برای ادامه حاکمیت مشرف مشروعیت تولید کند و مشرف هم وی را شریک در قدرت کند. قرار شد مشرف، ارتش را نمایندگی کند و بوتو طبقه میانی را با قدرت حاکم آشتی دهد و توده های فقیر شهری را آرام نگاه دارد.

بر خلاف چهره "قهرمان مردمی" که از بوتو در مطبوعات ارائه می شود، او در دوران نخست وزیری اش یکی از فاسدترین نوکران امپریالیسم انگلیس و آمریکا بود. در دوران نخست وزیری او، سازمان امنیت پاکستان از نزدیک با القاعده برای استقرار حکومت طالبان در افغانستان همکاری کرد. جریانات بنیادگرای اسلامی از متحدین نزدیک او بودند و وی گسترش نفوذ آنان را در پاکستان تسهیل کرد.

کالاهای ارزان تولید می کند. سرمایه های آمریکایی و اروپایی و ژاپنی در این کشور میلیون ها نفر را استثمار می کنند. روابط تولیدی نیمه فئودالی و حتا فئودالی بر روستاهای پاکستان مسلط است. کشاورزی فئودالی و نیمه فئودالی آن نیز در مدارهای سرمایه بین المللی ادغام شده اند. در زمین های بزرگ کشت و زرع صدها هزار زن و دختر جوان، بابت پنبه چینی روزانه کمتر از یک دلار دریافت می کنند. بیشتر از ۵۰ درصد مردم کشور به آب آشامیدنی سالم دسترسی ندارند. ارتش که دست پرورده آمریکاست، بخش بزرگی از زمین های کشاورزی و صنایع کلیدی کشور را کنترل می کند (به پیوست رجوع کنید). و این موجب انزجار سرمایه داران کوچکتر و خرده بورژوازی نیز هست. میان شرایط زندگی اهالی اردو زبان که هنگام تجزیه هند و تشکیل کشور پاکستان به اینجا مهاجرت کردند و ملت بلوچ و پشتون و پنجابی ها شکاف بزرگی ایجاد شده است. خاندان بوتو از خانواده های فئودال- پدرسالار منطقه سند می باشند که صاحب هزاران رعیت اند.

هر چند پاکستان در کل زیر سلطه آمریکاست، اما بخش های مختلف آن در یک واحد سیاسی و اقتصادی منسجم ادغام نشده اند. از این رو پاکستان در طول عمر کوتاه خود شاهد رقابت ها و درگیری های خونین میان حاکمان مناطق مختلف بوده است. بخشی از مردم شیعه و بخشی دیگر سنی اند که هر از چند گاهی با تحریکات رهبران مرتجع مذهبی شان وارد درگیری های خونین با یکدیگر می شوند. زندگی در این سرزمین، برای بیش از صد و پنجاه میلیون انسان زحمتکش گرسنگی، فقر و خشونت دائم است.

آمریکا در دوران "جنگ سرد" با شوروی (کشوری که در نام سوسیالیستی اما در ماهیت سرمایه داری امپریالیستی بود) از پاکستان بعنوان یک پایگاه مطمئن نظامی و سیاسی سود می جست. یک چهارم بودجه نظامی پاکستان توسط آمریکا تامین می شود. پاکستان هفتمین ارتش بزرگ جهان را داراست. ارتش پاکستان محکمترین جای پای آمریکا در آن کشور است. ارتش برخی اوقات بطور آشکار حکومت می کند و برخی اوقات در پشت احزاب سیاسی پنهان می شود. اما در هر حالت ارتش، ابزار عمده آمریکا در تضمین سلطه خود بر این کشور است.

در سال ۱۹۷۷ طی یک کودتای نظامی یک رژیم طرفدار شوروی در افغانستان بر سر کار آمد و دو سال بعد ارتش شوروی افغانستان را اشغال کرد. پس از این واقعه، اهمیت پاکستان (همسایه افغانستان) برای آمریکا چند برابر شد و سلطه اش بطور جهش وار گسترش یافت. آمریکاییها گفتند: "افغانستان را برای روسها ویتنام می کنیم!" هنگامی که یک رژیم طرفدار شوروی در افغانستان قدرت گرفت، ذوالفقار علی بوتو (پدر بی نظیر بوتو) که در آن زمان نخست وزیر پاکستان بود دست دوستی بسوی شوروی دراز کرد. بوتو در همان سال با کودتای نظامی یکی از ژنرالهای خود بنام ژنرال ضیاء الحق سرنگون و بعداً به دار آویخته شد.

آمریکا و متحدین غربی اش در آن دوره پشت ضیاء را محکم گرفتند و کمک های نظامی وسیعی بسوی او گسیل داشتند و برای خریدن و تعلیم جهادی ها (مرتجعین اسلامی در افغانستان) به ارتش و دستگاه امنیتی پاکستان که توسط ارتش اداره می شود، اتکاء کردند. بدین ترتیب پاکستان به پشت جبهه ای وسیع برای تعلیم و عملیات نظامی جهادی ها در داخل افغانستان تبدیل شد. این نیروها که دست پرورده و مزدور آمریکا و دستگاه امنیتی پاکستان بودند نه تنها با ارتش شوروی می جنگیدند بلکه بطور منظم به کشتار و محو نیروهای کمونیست واقعی (عمدتاً مائوئیستها) و نیروهای مترقی افغانستان همت گماشتند. در دوران جنگ سرد، کشور هند متمایل به شوروی بود. از این نظر، تقویت پاکستان بعنوان دشمن هند در دستور کار آمریکا قرار داشت.

پس از فروپاشی شوروی، نیروهای اسلامی جهادی در افغانستان مهار قدرت را بدست گرفتند. بی نظیر بوتو که در این زمان (۱۹۹۰)

به امپریالیسم در جریان است و همان چارچوب را تقویت می کند و زمان درهم شکستن آن توسط کارگران و دهقانان را به تاخیر می اندازد. تولد نیروی که بطور واضح و بآر آنی تر همه این مرتجعین باشد، نیاز عاجل ۱۶۵ میلیون مردم پاکستان است و این تنها از عهد کمونیستهای انقلابی بر می آید. انقلاب دموکراتیک نوین در پاکستان، باید همه این دشمنان را علیرغم تضادهای موقتی که میانشان است آماج خود قرار دهد. این تنها راه رهایی توده هاست.

پیوست

مطلب زیر تلخیصی است از مقاله عایشه سدیکا* در نشریه لوموند دیپلماتیک. این مقاله نشان می دهد که در پاکستان، نظامیان فقط قدرت سیاسی را در دست ندارند. بلکه یک بخش از سرمایه داران و بزرگ مالکان پاکستان هستند. انقلاب مسلحانه کارگران و دهقانان در پاکستان با ارتشی روبرو خواهد شد که بطور مستقیم درگیر فوق استثمار بیرحمانه کارگران و دهقانان است.

سلطه نظامیان بر ثروتهای پاکستان

به قلم عایشه سدیکا* مندرج در ماهنامه لوموند دیپلماتیک- ژانویه ۲۰۰۸

... نظامیان در سه بخش بزرگ اقتصادی- کشاورزی، خدمات و صنایع تولیدی- فعال هستند. گرچه آنان در اقتصاد رسمی درگیرند اما به طور مستقیم یا غیر مستقیم در بخش های غیر رسمی یا غیر قانونی نیز ردپایشان دیده می شود.

تسلط نظامیان بر بخش مهمی از سرمایه ها و دارایی های پاکستان، در سالهای اولیه استقلال از استعمار انگلیس و تقسیم هند به دو کشور هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷ افزایش یافت. دولت در اولین جنگ با هند، هفتاد و پنج درصد بودجه را به دفاع ملی اختصاص داد. از آن زمان تا کنون نیروهای نظامی به طور میانگین سی درصد تولید ناخالص ملی را به خود اختصاص داده اند، رقمی که شامل حقوق بازنشستگی و برخی هزینه های دیگر می شود.

اما بودجه دفاعی نشانگر کل اقتصاد نظامی نیست. اقتصاد نظامی شامل سرمایه گذاری های پرمفعت در بخش خصوصی نیز هست. ساختار این اقتصاد به شدت پیچیده و شاخه های آن به سختی قابل تشخیص می باشند. اقتصاد نظامی در سه سطح اجرا می شود. در سطح اول شرکتهایی وجود دارند که کمی مشابه نمونه چینی یا اندونزیایی هستند و در صدر آنها نظامیان در حال خدمت دیده می شوند. در پاکستان این سطح در ابتدا شامل سه شرکت بزرگ می شود: سازمان عمران مرزی (FWO) مهمترین شرکت ساختن سازه های و عملیات عمرانی و متخصص ساخت بزرگراه و سدسازی است. NLC (هسته لجستیک ملی) که نیرومندترین شرکت حمل و نقل بوده و مسئول جمع آوری عوارض بزرگراه ها نیز هست و در ضمن در برنامه های بزرگ ساخت و ساز کشور مشارکت می کند. سازمان مخصوص ارتباطات (SCO) در بخش مخابرات در شمال کشور و کشمیر مشغول است. این شرکتها برای دستیابی به یارانه های دولتی و قراردادهای ارتباطی های خویش با ارتش سود می برند.

سطح دیگری از فعالیت های اقتصادی در ارتباط با پنج شرکت بزرگ وابسته به ساختار نظامی است. بنیاد فوجی، مسئول مدیریت خدمات اجتماعی سه نیروی ارتش است و توسط وزیر دفاع اداره می شود؛ بنیاد بحریه؛ صندوق ارتش؛ بنیاد شاهین که به نیروی زمینی، هوایی و دریایی وابسته اند. و بالاخره، مجموعه "کارخانجات اوردونانس پاکستان" که بیش از صد شرکت مهم را اداره می کند و فعالیتهای دامنه داری مانند تولید بتون، کود شیمیایی، انواع برشتوک و دارو، حمل و نقل هوایی غیرنظامی، بانکها، شرکتهای بیمه، بنگاه های معاملات ملکی و موسسه های آموزشی را شامل می شود. سهم نظامیان در صنایع سنگین به مرز سی و سه درصد رسیده است. نظامیان از نفوذ سیاسی خود برای ایجاد و گسترش یک

او نقش مهمی در محو کردن گرایشات سکولار و رادیکال در مبارزات خلق کشمیر علیه حاکمیت هند، بازی کرد. در دوران نخست وزیری او، شکنجه، "ناپدید شدن" مبارزین امری گسترده بود. شواهد موثقی حاکی از آن است که وی حنا در قتل برادر خودش (مرتضی) که در حزب پی پی پی رقیبش بود دست داشت. با این وصف، بسیاری از تهیدستان شهری و دهقانان منطقه سند طرفدار او بودند. تراژدی پاکستان دقیقا در آن است که آماده انقلاب است اما هیچ نیروی انقلابی که پرچم آمل و منافع اکثریت کارگران و دهقانان این سرزمین را جسورانه بلند کند و آنان را در جنگ برای حاکمیت طبقاتی خود سازمان دهد، موجود نیست.

برای آمریکا و هیئت حاکمه پاکستان، اوضاع بسیار شکننده و آینده نامعلوم است. این وضع، بر روی گام های آمریکا در ارتباط با افغانستان و ایران نیز تاثیر گذاشته است زیرا هر حرکتی در ارتباط با این دو کشور می تواند اوضاع پاکستان را شکننده تر از این کند. موقعیت جغرافیایی، جمعیت انبوه، درگیری میان دارودسته های حاکم در هر منطقه، غیر قابل کنترل بودن عوارض زمینی آن (کوه ها و مناطق غیر قابل دسترس) و وجود سلاح هسته ای، آمریکا را مجبور می کند هر حرکت خود را در ارتباط با پاکستان بدقت محاسبه کند. نیروهای بنیادگرای اسلامی نیز بدنبال استفاده از این موقعیت اند تا بخش هایی از پاکستان را تبدیل به منطقه پایگاهی کرده و با بر پا کردن حاکمیت ارتجاعی اسلامی خود، چانه زنی کرده و خود را به آمریکا بقبولانند. در صورتی که روند انقلاب در پاکستان براه نیفتد و نیروهای کمونیست و سکولار رهبری مبارزات مردم علیه رژیم نظامیان و امپریالیسم آمریکا را در دست نگیرند، خلاء قدرت را یک نیروی ارتجاعی دیگر مانند بنیادگرایان اسلامی پر خواهد کرد. یک نیروی انقلابی (حتا کوچک)، باید به کارگران و دهقانان و اقشار میانی شهری ندا دهد که بنیادگرایی اسلامی نه تنها راه برون رفتی از فلاکت و وضعیت کنونی نیست بلکه همان نظام اقتصادی و اجتماعی موجود را چه بسا در اشکال هیولانی تر بازتولید می کند.

پاکستان تحت سلطه امپریالیسم است. این ستم امپریالیستی هم در زیربنای اقتصادی بازتاب می یابد و هم در رونمای سیاسی. سلطه اقتصادی نظام سرمایه داری جهانی بر پاکستان اقتصادی را بوجود آورده که هم شامل فوق استثمار سرمایه داری است و هم اقتصاد کشاورزی فئودالی و نیمه فئودالی. این بخش فئودالی و نیمه فئودالی نیز در مدارهای سرمایه داری وابسته به نظام سرمایه داری جهانی (سرمایه داری بوروکرات- کمپرادور) ادغام شده اند و از طریق تامین نیروی کار ارزان و مواد خام ارزان، سودآوری بالای سرمایه داری بزرگ را فراهم می کنند. انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر باید نفوذ امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه بوروکراتیک را ریشه کن کند تا بتواند راه را برای ایجاد یک پاکستان سوسیالیستی هموار کند. انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر باید دهقانان را که بطور مستقیم تحت استثمار و ستم فئودالی اند و اقشار زاغه نشین را که دهقانان مهاجرند بسیج کند. شعار "زمین از آن کشتگر" یکی از شعارهای مرکزی انقلاب دموکراتیک نوین است. انقلاب دموکراتیک نوین باید زنان را که بوج ستم طبقات حاکم، بوج اسارت قبیله و خانواده و سنت را بر گردن دارد آزاد کند. زنان بخشی مهمی از ارتش انقلابی برای سرنگون کردن انواع مرتجعین نظامی و بنیادگرایان اسلامی و امپریالیستها می باشند. بسیج زنان در این انقلاب، خصلت سوسیالیستی آن را تقویت می کند و هیچ نیروی انقلابی نمی تواند بدان بی توجه باشد.

طبقات سرمایه دار و ملاک در پاکستان همه وابسته به نظام سرمایه داری جهانی اند و تحت سلطه سیاسی امپریالیسم می باشند اما شاخه های مختلف آن در جدال با یکدیگر نیز هستند. تضادهای نیروهای بنیادگرای اسلامی پاکستان با نظامیان وابسته به آمریکا نیز دارای این ماهیت است. تضادهای میان این دارودسته های ارتجاعی در چارچوب تولید و بازتولیدی همان نظام اقتصادی و سیاسی وابسته

موجود است. ۶،۳۷ میلیون هکتار زمین متعلق به دولت است. ۶۸،۴ میلیون هکتار زمین توسط ارتش تصاحب شده که ۸،۲ میلیون هکتار آن به کارکنان نظامی واگذار شده است. سنت اهدای زمین های عمومی به دوره استعمار بریتانیا باز می گردد. بریتانیایی ها این عمل را برای مطیع کردن گروه های مختلف یا دادن پاداش به ارتش بدعت گذاشتند. زمین هم به افسران و هم به سربازان ساده داده می شود اما افسران سهم عمده را داشته و یارانه های غیرمستقیم، به شکل دسترسی ویژه به آب و تسهیلات دسترسی به بازارهای داخلی و بین المللی دریافت می کنند. به افسران ارتش، زمین های شهری نیز واگذار می شود اما سربازان ساده از این هدیه محرومند. ارزش کل زمین های روستایی واگذار شده به نظامیان ۱۴۰۰ میلیارد روپیه (معادل ۶،۱۵ میلیارد یورو) است. فقط یک قلم از زمین های شهری نظامیان در در زمینی به مساحت دویست و نود و یک هکتار در راولپندی سودی معادل بیست و چهار میلیارد روپیه (برابر با دویست و شصت و شش میلیون یورو) را نصیب آنان کرده است. میانگین ثروت یک ژنرال پاکستانی حدود ۴،۴ میلیون یورو است. n

امپراتوری اقتصادی سود جسته اند. آنان پنهانی از یارانه های دولتی بهره می برند و اصول مسئولیت مالی و شیوه های نظارتی که شامل تمامی بخش های عمومی می شود، بر این شرکتها اعمال نمی شود. سطح سوم تاریکترین سطح است که اجازه بهره برداری از بیشترین سود را به اعضای خانواده نظامیان می دهد. افسران بازنشسته یا در حال خدمت به نام حقوق بازنشستگی یا امتیازهای اجتماعی، میلیاردها روپیه را به صورت زمین کشاورزی، زمین های شهری یا دیگر امتیازهای غیرنقدی از دولت دریافت می کنند. علاوه براین، بخش های مختلف دولت، شرکتها تحت نظارت نظامیان یا بخش خصوصی صدها موقعیت شغلی را به افسران پیشنهاد می دهند. از زمانی که آقای مشرف قدرت را در دست گرفته است، بخش خصوصی هزار و دویست افسر را در موقعیت های شغلی کلیدی به کار گرفته است. به عنوان نمونه، از ۱۲ شرکت برق کشور، ۹ شرکت توسط نظامیان اداره می شود. همچنین افسران رده بالا به عنوان سفیر یا معاون دانشگاه نیز منصوب می شوند. طبق آمار دولتی، در پاکستان بیست میلیون کشاورز بی زمین

تصحیح اشتباهات آقای پارسا بناب

شما در سخنرانی تان گفته اید که: "کادرهای اتحادیه با همکاری برخی ملیون و عناصر طرفدار بنی صدر تحت نام سربداران به مبارزه مسلحانه علیه رژیم اسلامی برخاستند." ما نمی دانیم شما این اطلاعات خود را از چه منبعی تهیه کرده اید. اما این فاکت کاملاً خلاف واقعیت است. پیداست که شما حتا به کتاب "پرنده نوپرواز" که در تابستان ۱۳۸۳ منتشر شد رجوع نکرده اید. (بخشهای اصلی این کتاب به مرور در نشریه حقیقت طی سالهای ۸۲ - ۱۳۸۰ چاپ شده بود). این کتاب سندی معتبر و دست اول از قیام سربداران است. همانگونه که در این کتاب آمده حرکت سربداران را اتحادیه کمونیستهای ایران فقط و فقط با اتکاء به نیروی خویش راه انداخت. پس از آن عده ای از جوانان که در گذشته گرایش به این یا آن سازمان داشتند یا به هیچ سازمانی مرتبط نبودند به آن پیوستند. تمام فاکتها در کتاب "پرنده نوپرواز" موجود است. این کتاب تمام وقایع حرکت سربداران را از زمان تصمیم گیری تا اجرا و پس از آن از زبان یکی از شرکت کنندگان این حرکت شرح می دهد. بعلاوه، بخش بزرگی از این کتاب به تجدید چاپ اسناد تاریخی مهم اتحادیه کمونیستهای ایران در باره این قیام اختصاص یافته است. اسنادی که می تواند یاری رسان شما در ارائه دقیقتر فاکتها باشد.

در جای دیگر سخنرانی تان گفته اید: "اتحادیه در پائیز ۱۳۶۰ به شورای ملی مقاومت پیوست." این هم فاکت نادرستی است. اتحادیه کمونیستهای ایران هیچگاه عضو شورای ملی مقاومت نبوده و حتی در یک جلسه این شورا هم شرکت نکرده است. بهار سال ۱۳۶۱ یعنی بعد از نبرد مسلحانه پنجم بهمن سربداران در امل فردی از سوی سازمان ما با شورای ملی مقاومت در خارج از کشور در تماس قرار گرفت. این در شرایطی بود که در اتحادیه اختلاف نظرات شدیدی موجود بود و اتحادیه کمونیستها در حال تدارک برگزاری شورای چهارم سازمان برای حل قطعی مسائل درونی بود. اما پیش از برگزاری شورا اتحادیه کمونیستها تحت ضربه شدید رژیم قرار گرفت و بخش زیادی از رهبران، کادرها و اعضایش دستگیر شدند. همزمان با این ضربه فرد نامبرده در خارج از کشور از سوی خود اعلامیه ای با مضمون پیوستن به شورای ملی مقاومت نوشت و منتشر کرد که هیچ اعتبار رسمی و سازمانی نداشت. (و البته این شخص کمی بعد خود دست از هر گونه فعالیت سیاسی شست) زیرا این گونه تصمیم گیری ها تنها در صلاحیت مرکزیت و شورا یا کنکره یک سازمان است و مسئله تصمیم گیری این فرد و آن فرد نمی تواند باشد. بعد از شکل

جندی پیش جلد دوم کتاب "تاریخ صد ساله احزاب و سازمانهای سیاسی ایران (۱۳۸۴ - ۱۲۸۴) - از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۴" توسط آقای پارسا بناب در آمریکا منتشر شد. این کتاب اخیراً در اروپا نیز توزیع شده است. بخشی از این کتاب به تاریخ "اتحادیه کمونیستهای ایران" اختصاص یافته است. متأسفانه لغزشهایی در بررسی تاریخ "اتحادیه" توسط نویسنده صورت گرفته که نیازمند تصحیح است.

ما یکسال پیش این نکات نادرست را پس از شنیدن سخنرانی آقای پارسا بناب در اتاق پالتاکی "سوسیال فروم" در نامه ای خصوصی به ایشان متذکر شدیم و از ایشان خواستیم به گونه ای مناسب آنها را تصحیح کنند. از آنجا که تا کنون اقدامی در این جهت توسط ایشان صورت نگرفته و کتاب مذکور نیز در سطح وسیع پخش شده ما نامه فوق را منتشر می کنیم تا خوانندگانی که به مطالعه تاریخ "اتحادیه ..." علاقمندند مانند این تاریخ پژوه دچار اشتباه نشوند.

حزب کمونیست ایران (م ل م) بهمن ۱۳۸۶

آقای پارسا بناب عزیز:

با درودهای گرم

ما در جریان تلاشهای شما برای تدوین تاریخ احزاب و سازمانهای چپ در ایران قرار داریم. بدون شک این مسئولیت خطیری است که بر دوش گرفته اید. ما از دشواریهایی که در زمینه تاریخنگاری چپ موجود است با خبریم. بویژه آنکه احزاب و سازمانهای چپ در ایران تقریباً همواره تحت پیگرد، سرکوب و خطر شکنجه و اعدام قرار داشته و کمتر کسی در طول تاریخ صد ساله اخیر صدای آنان را منعکس کرده است. در نتیجه انجام اینکار در هر سطحی که باشد امر مثبتی است و در خدمت ارتقا آگاهی همگان بویژه نسل جوان قرار دارد.

ما سخنرانی شما در مورد اتحادیه کمونیستهای ایران را در اتاق پالتاکی "سوسیال فروم" شنیدیم. با کمال تأسف متوجه شدیم که بخشی از سخنان شما در مورد تاریخ "اتحادیه کمونیستهای ایران" حاوی نکات نادرستی است. فاکتهایی که در رابطه با تاریخ "اتحادیه ..." ارائه داده اید در پاره ای موارد نادقیق، غلط و شبه آور است. پاره ای اظهار نظرات شما می تواند موجب برداشتهای سیاسی بسیار غیر واقعی و غلط شود. این اظهار نظرات عمدتاً مربوط به دوره سربداران است.

کردستان (که مصوبات آن موجود است) و ضربات سال ۶۴ کماکان به حیات سیاسی خود ادامه داد. طی سالهای ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۱ اتحادیه در کردستان عراق حضور علنی و متشکل داشت. انتشارات و اسناد رسمی تمام این سالها موجود است.

برای ما تعجب آور است که شما به اسناد رسمی یک سازمان که خوشبختانه از بین نرفته و حتی با وجود ضربات امنیتی، با وقفه ای کوتاه به انتشار اسناد رسمی در مورد مواضع خود ادامه داد، رجوع نمی کنید. شما تاریخ نگارید و می دانید که بدون ارائه فاکت‌های صحیح نمی توان به حقایق تاریخی دست یافت. تاریخی که بر مبنای فاکت‌های غلط استوار باشد تاریخی وارونه است.

در زمینه اسامی و زمان برخی رویدادها و برخی جزئیات دیگر سیاسی نیز بی دقتی هائی در سخنرانی شما به چشم می خورد که اگر مایل باشید می توانیم با ارائه اسناد معین شما را در تصحیح آنان یاری دهیم.

اگر اسناد و اطلاعات دیگری مورد نیازتان است ما را مطلع کنید با کمال میل آماده همکاری با شما در تکمیل پروژه تان هستیم. در ضمن مایلیم که بگونه ای مناسب نکات انتقادی فوق را در اختیار جنبش سیاسی ایران قرار دهید.

به امید موفقیت و تشکر از تلاشهای شما
بخش روابط عمومی سایت سرداران
۲۵ بهمن ۱۳۸۵

گیری دوباره کمیته رهبری اتحادیه و ترمیم ضربات، شورای چهارم سازمان در بهار ۱۳۶۲ تشکیل شد و عدم عضویت ما در شورای ملی مقاومت را تصریح و تاکید کرد و به اطلاع عموم رساند. اما علیرغم اینها سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت تا مدتی کوشیدند با شایعات بی اساس پیرامون این مسئله از یک طرف نبرد سرداران را بخود بچسبانند. از طرف دیگر بدروغ اتحادیه کمونیست‌ها را بر سر نحوه برخورد به مجاهدین و شورا باصطلاح دو خطی جلوه دهند.

جملگی نکات فوق بطور رسمی در رادیوی صدای سرداران در تاریخ دهم مرداد ۱۳۶۸ اعلام شد و همزمان در مجموعه گفتارهای رادیویی موسوم به "صدای سرداران" چاپ و در دسترس همگان قرار گرفت.

مضافا کتاب "پرنده نوپرواز" در زمینه رابطه ما با مجاهدین بر جزئیات بیشتری پرتو افکنده است و فاکت‌های بیشتری می تواند در اختیار شما قرار دهد.

در زمینه فعالیتهای اتحادیه کمونیست‌های ایران پس از شکست قیام آمل و ضربه سراسری سال ۱۳۶۱ نیز اطلاعات ارائه شده توسط شما بسیار محدود بوده و منعکس کننده تمام واقعیات نیست. شما به گونه ای وانمود کرده اید که پس از این ضربات فعالیتهای اتحادیه صرفا به جنبش دانشجویی خارج از کشور تحت نام ستاد و انتشار مجله "جهانی برای فتح" محدود شد. قابل ذکر است که اتحادیه بعد از قیام آمل و ضربات امنیتی سال ۶۱ از میان نرفت. با وجود ضربات متعدد بعدی پس از برگزاری شورای چهارم در بهار ۱۳۶۲ در

در باره امپراتوری: کمونیسم انقلابی یا «کمونیسم» بدون انقلاب

نقد نظرات تونی نگری و میشل هاردت - بخش ۴

بخش اول، دوم و سوم این مقاله را که در نقد نظریات تونی نگری و میشل هاردت نگاشته شده است در شماره های پیشین حقیقت خواندید. در اینجا بخش ۴ را می خوانید. مقاله در تمامیت خود در تارنمای سرداران موجود است. جهت یادآوری خلاصه ای از نکات بخش های قبل را در زیر می آوریم. این نقد به شکل نقد سه کتاب نوشته شده است:

۱- امپراتوری (empire) نوشته میشل هاردت و آنتونیو نگری

۲- توده انبوه (multitude) نوشته میشل هاردت و آنتونیو نگری

۳- جدل در باره امپراتوری (debating empire) ویرایش گوپال بالاکریشنا

بخش های اول، دوم و سوم به اختصار:

تذ اصلی کتاب **امپراتوری** این است که سرمایه داری وارد عصر نوینی شده است که ماورای امپریالیسم است. پس، تحلیلی که لنین از عصر امپریالیسم کرد، دیگر کارکرد ندارد. به ویژه از اهمیت نقش دولت-ملت ها به غایت کاسته شده است. نویسندگان بحث می کنند که نظام کنونی امپریالیستی، مرکز یا مراکزی ندارد. نظامی است که امروز تمام جهان را "یکدست" در بر می گیرد و تمام تمایزات را به این ترتیب تحلیل می برد.

بخش دوم تحت عنوان سرمایه داری چیست و چه نیرویی امپریالیسم را به جلو می راند، گفت: نگری و هاردت از درک **پایه های مادی** سرمایه داری قاصرند. علیرغم تفاوت های کماکان مهم میان کشورها و مناطق مختلف جهان، یک نظام امپریالیستی جهانی موجود است که در واقع **سرمایه داری** است و با وجود تغییرات عظیم جهان، هنوز قوانین اساسی کشف شده توسط مارکس و انگلس بر آن حاکم است. دستاورد لنین این بود که عصر سرمایه داری را با اتکاء به قوانینی که مارکس کشف کرده بود تحلیل کرد. دلیلش هم وفاداری دگماتیک لنین به مارکس نبود، بلکه این بود که این قوانین کماکان و اساسا بر حرکت و تکامل جامعه سرمایه داری حاکمند.

بخش دوم توضیح داد که: اجبار دائم و بی وقفه در به حد اکثر

رساندن سود، سرمایه را وادار به استثمار هر چه گسترده تر و همه جانبه تر نیروی کار (پرولتاریا) و تغییر دائمی تمام روند تولیدی و اجتماعی کردن آن در مقیاس عظیم، می کند. این کارکرد نظام سرمایه داری، پرولتاریا را به مقاومت بر می انگیزد و پایه های مادی انقلاب را بوجود می آورد. این روند بنیادین، همیشه پیچیده و چند وجهی بوده است و در قرن بیست و یکم پیچیده تر از سابق شده است.

بخش سوم تحت عنوان "رهائی ملی و دولت" گفت: سرمایه داری جهانی باید مستمرا بازارهایش را بسط داده و هر چه بیشتر کار انسان را تبدیل به نیروی کار کند (که شکل خاصی از کالای خریدنی و فروشی است). اما سرمایه داری این کار را موزون و برابر انجام نمی دهد. سرمایه می تواند از ویژگی های عقب مانده جوامع ما قبل سرمایه داری استفاده کند و آنها را ادغام و تقویت کند و در همان حال به استثمار گسترده و عمیق بازارهایش ادامه دهد -- کاری که می کند. امپریالیسم به یک معنا، تبدیل به عامل درونی کشورهای تحت سلطه می شود. واقعیت درهم تنیده، جهان اغلب توسط کسانی که امپریالیسم را صرفا یک نیروی خارجی سد کننده ی رشد داخلی می بینند، نفی می شود. در واقع سرمایه تاثیرات متناقض مفرط بر روی کشورهای تحت نفوذ خود دارد - سرمایه می تواند و مجبور است آنان را در مدارهای کلی تولید و توزیع جهانی ادغام کند؛ امپریالیسم با کشیدن مناطق گسترده تری بدرون پوییش گسترش یاب یا بپیر، رشد و توسعه را در این کشورها نیز دامن می زند. اما در عین حال که این رشد و توسعه صورت می گیرد، "شکاف" میان کشورهای تحت سلطه و سلطه گر هم بیشتر می شود. در جهانی که تحت سلطه امپریالیسم است، هر کشور یا گروهی از کشورها که انقلاب کنند الزاما باید دست به مبارزهء دشوار "گسستن" کردن کشور از نظام جهانی امپریالیسم بزنند. این به چند دلیل ضروری است: کشورهای تحت سلطه از تکامل باز نگاه داشته شده اند؛ رشدشان تحریف شده و در درون یک نقش (تبعی) معین که به هر یک در نظام جهانی امپریالیستی داده شده، جهت یافته اند. رهائی مردم الزام آور می کند که این شکل از انقیاد ملی بطرز قاطعی ریشه کن شود. به این معنا، رهائی ملی منطبق بر منافع اکثریت توده ها در

کند. مائو بر خلاف آنچه رویزونیست های شوروی و انور خوجه تصویر کردند، بهیچوجه یک "دهقان انقلابی" نبود. همانطور که نگری و هاردت بدرستی اشاره می کنند «پیروزی نهائی انقلاب دهقانی، پایان دهقانان است.» (۴) مائو با این دید درازمدت، روند کلکتیویزاسیون (اشتراکی کردن) کشاورزی را در چین آغاز کرد که گام به گام تفاوت میان کارگر-دهقان و شهر-روستا را در جهت پیشروی انقلاب سوسیالیستی محدود کرد. ولی نویسندگان از دیدن این گام بسیار مهم و انقلابی که در چین با تجدید تقسیم اراضی برداشته شد، قاصرند. این درست است که هدف ایجاد تغییرات سوسیالیستی در روستای چین بود ولی این امر نمی توانست از طریق تجزیه دهقانی differentiation (یا پرولتریزه شدن قسمی) بخش های وسیعی از دهقانان جامعه کهن، تحقق پذیرد.

برای پیشروی بسوی آینده سوسیالیستی لازم بود مشکل "قدیمی" زمین به شیوه ای انقلابی یعنی از طریق دادن زمین به کشتگر، حل شود. به این طریق شوق دهقانان برای از هم دریدن نظام ازتجاعی، نظامی که طی قرن ها آنان را برده کرده بود، برانگیخته شد و روابط فئودالی در روستا داغان شد. ولی این اقدام انقلابی شمشیری بود دو لبه! زیرا در را بروی رشد سرمایه داری و روند تجزیه دهقانان به دهقانان فقیر و غنی نیز باز می کرد؛ روندی که نتیجه حتمی اش تمرکز زمین در دست دهقانان ثروتمند یا زارعین سرمایه دار است و اکثریب به دهقانان بی زمین تبدیل می شوند. (در واقع در سال های اولیه رفم ارضی، اقتصاد سرمایه داری یا اقتصاد دهقانان ثروتمند، سریعاً در حال رشد بود).

مائو دادن زمین به کشتگر را عملی در خود و برای خود نمی دید، بلکه قدمی می دید در خدمت به شکل گیری تعاون داوطلبانه دهقانان. فقط از این طریق بود که می شد اشتیاق به کلکتیویزاسیون (اشتراکی کردن) را در دل دهقانان به کمال شعله ور کرد و از داوطلبانه بودن آن مطمئن بود. این تجربه با عملکرد رویزونیست ها تفاوت فاحش داشت. یک نمونه از این دست تجربه، کوبااست که املاک قدیمی شکر صرفاً به مزارع سرمایه داری دولتی تبدیل شدند. هر چند شرایط زندگی کارگران کشاورزی بهتر شد، ولی در آن شرایط اساسی که کارگران را تبدیل به بردگان مزدی می کند، تغییری حاصل نشد.

وقتی نگری و هاردت می گویند دهقانان سنتی در حال تغییرند، درست می گویند. ولی وقتی به گونه ای می نویسند که گویا در تعداد زیادی از کشورهای آسیا، آفریقا، و آمریکای شمالی دیگر نیازی به انقلاب ارضی نیست، اشتباه می کنند. شک نیست که نسبت به دوره ای که مائو روستای چین را بررسی و تحلیل کرد، نفوذ امپریالیسم در کشورهای جهان سوم موجب تغییر روابط طبقاتی در روستای بسیاری از آن کشورها شده است. (۵) ولی باید متوجه بود که این امر یک بعدی پیش نمی رود: در همان حالی که سرمایه داری برخی جوانب روابط ماقبل سرمایه داری را از بین می برد، می تواند برخی جنبه های دیگر همین روابط را مورد استفاده قرار داده و تحکیم کند.

مثلاً در هند، نظام کاست، در ایالت پنجاب که سرمایه داری در کشاورزی از همه جا پیشرفته تر است، در جوانبی به همان شدت عمل می کند که در برخی مناطق به شدت عقب مانده ی هند. و در واقع کشاورزی مدرن سرمایه داری می تواند از آداب و رسوم قرون وسطائی نظیر کاست استفاده کند و استفاده می کند. این واقعیت که سرمایه داری گرایش به انحلال دهقانان دارد یک چیز است و اینکه دهقانان و یا امیال دهقانان فقیر و بی زمین (نیمه پرولتاریا) برای یک راه حل بورژوازی یعنی تبدیل شدن به مالکان کوچک را از بین برده است، کاملاً چیز دیگریست. بسیاری از گرایش ها سرمایه داری توسط گرایش ها متضاد و واقعیات ژئوپولیتیکی محدود می شوند. مثلاً یکی از گرایش ها سرمایه داری این است که از تئوریه های ارتجاعی موجود حمایت کرده و به آنها تکیه کند. مثلاً می بینیم که تا وقتی شیر نفت باز است، امپریالیسم از شیوخ فئودال در خلیج حمایت می کند و این با گرایش ها دیگر سرمایه داری که می خواهد دنیا را به شمایل خود در بیاورد منافات دارد. عموماً در جهان سوم فقط بر اساس حل بورژوا دمکراتیک مسئله زمین (یعنی از طریق

کشورهای تحت سلطه می باشد. بعلاوه، اگر کشوری وابسته به مراحم قدرتهای امپریالیستی و نهادهای ماورای ملی آنها مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی باشد، نمی تواند ضروریات کمک به انقلاب جهانی را متحقق کند. کافی است نگاه کنیم و ببینیم که چگونه کشورهای امپریالیستی حتی با رژیم های ارتجاعی که به دلایلی از برنامه های امپریالیستهای مسلط سرباز زده اند، با قلدری رفتار کرده و سرنگونشان کرده اند. در مورد کشورهای امپریالیستی نیز، یک انقلاب سوسیالیستی اصیل مجبور است این کشورها را از بقیه "منفصل" کند زیرا اولاً، اگر کشورهای سوسیالیستی چنین نکنند نمی توانند در مقابل خرابکاری ها و حملات دول امپریالیستی دیگر مقاومت کنند و ثانیاً، اصلاً تصورش را هم نمی توان کرد که می توان یک کشور سوسیالیستی اصیل را بر پایه ی ستم و استثمار ملل دیگر ساخت. پروسه انقلاب جهانی نمی تواند محدود به انقلاب در جهان سوم باشد و پرولتاریا و توده های تحت ستم در مراکز امپریالیستی، در بهترین حالت، به حامیان منفعل یک روند انقلابی که خود نسبت به آن بیگانه اند تبدیل شوند. چنین چیزی ممکن نیست و یک دیدگاه رهائی بخش هم نمی باشد. باید بر ابعاد حقیقتا بین المللی، مبارزه برای کمونیسم جهانی و نقش حیاتی این مبارزه در هر دو نوع کشورهای تحت سلطه و امپریالیستی، تاکید نمود. اما این نباید منجر به تحریف شده و امکان یک راهگشائی انقلابی در یک یا گروهی از کشورهای خود به مثابه فراخوانی برای مبارزه انقلابی در هر دو نوع کشورهای تحت سلطه و امپریالیستی خواهد بود. اگر قرار است انقلاب کنیم به احتمال قوی در ابتدا در یک یا چند کشور صورت خواهد گرفت. و هر جا انقلاب پرولتری به پیروزی رسد، بطور اجتناب ناپذیری با دشمنی آن بخش جهان که هنوز تحت سلطه نظام کهنه ی استثمار است، روبرو خواهد شد. بخش چهارم:

مسئله دهقانی و ارضی کماکان مهم اند

نگری و هاردت در کتاب توده ی انبوه به مسئله تغییراتی که سرمایه داری در جهان سوم در زمینه کشاورزی سبب شده می پردازند. عنوان درشت بحث، "گرسنگی و میش دنیای دهقانان" است که شمه ای از تز اصلی شان است: دهقانان محو شده اند. تعریفشان از دهقان این است: «کسی است که روی زمین خود کار می کند، اساساً برای مصرف شخصی تولید می کند و تاحدی در نظام اقتصاد بزرگتری ادغام شده و تابع آن است و زمین و ابزار لازم را یا در مالکیت خود دارد و یا به آن دسترسی دارد.» (۱) البته اگر تعریفمان از دهقان را اینگونه محدود کنیم، نتیجه ای که نویسندگان می گیرند ناگزیر است.

نویسندگان به درستی به تحلیل مائو که اساساً دهقانان را به فقیر، متوسط و مرفه تقسیم بندی کرد رجوع می کنند. دهقانان در روند تجزیه دهقانی (بولاریزاسیون) به اقشار دهقانی متفاوت تقسیم می شوند: به دهقانان فقیر و بی زمین در یک طرف و دهقانان مرفه که سایرین را استخدام می کنند، در طرف دیگر. دهقانان متوسط که تنها دسته ای هستند که تعریف نگری و هاردت به آنان می خورد (تولید کنندگان خودکفا) «در این پروسه از بین می روند.» (۲) نویسندگان اشاره می کنند که «تمرکز سیاسی مائو به سمت دهقانان معطوف شد، و نه به سمت دهقانان آنطور که بودند، بلکه به سمت دهقانان آنطور که می توانستند باشند.» (۳)

در واقع، مائو تأثیرات امپریالیسم بر جامعه چین را تحلیل کرده و گفته بود که کارکرد امپریالیسم چهره ی روستای چین، بویژه تجزیه طبقاتی در میان دهقانان را، برای همیشه تغییر داده است. ولی مائو، در عین حال، این واقعیت را فهمید که پروسه فوق در چارچوبی صورت می پذیرد که امپریالیسم خارجی مانع از این می شود که چین همچون یک جامعه ی سرمایه داری کامل ظهور کند، و نیاز چین به از سر گذاردن انقلاب بورژوا دمکراتیک هم از اینجاست. ولی میان این انقلاب دمکراتیک بورژوازی با انقلاب دمکراتیک بورژوازی نوع قدیم تفاوت است. زیرا این نوع نوین باید به رهبری پرولتاریا و به نحوی انجام شود که راه را برای سوسیالیسم باز

«زمین به کشتگر» پیشروی به سوی آینده و واقعا سوسیالیستی - پرولتری، که بواقع و بتدریج دهقانان را به مثابه یک طبقه از بین خواهد برد، ممکن است. ولی اگر وانمود کنیم که سرمایه داری دهقانان و آمل دهقانی را از بین برده، مثل این است که بخواهیم جامعه نوین را روی ماسه بنا کنیم.

امروز در برزیل فقط ۲۰ درصد مردم از طریق کشاورزی زندگی می کنند. ولی می شود دید که جنبش بی زمین ها مهمترین مبارزه جاری در آن کشور علیه رژیم ارتجاعی است و حمایت وسیع جمعیت شهری را نیز به خود جلب کرده است. نگری و هاردت برای توضیح این حمایت می گویند ویژگی های دهقانان در توده عام و یا در «توده ی انبوه» تولید کننده برزیلی حل شده است. ولی یک توضیح دیگر و درست تر موجود است: مسئله ارضی در برزیل هنوز تا حد زیادی «انقلاب دموکراتیک نوین» علیه امپریالیسم و فئودالیسم را در خود متمرکز کرده و شاخص آن است: انقلابی که هنوز باید در آن کشور، با شرکت اکثریت عظیم مردم برزیل منجمله دهقانان بی زمین، انجام شود.

۱۷- قانون ارزش و «کار غیرمادی»

استدلال مرکزی در تذهای کتاب امپراتوری این است که «کار غیرمادی» اکنون شکل تعیین کننده کاردرجهان است. نگری و هاردت در کتاب توده ی انبوه نیز به این تز بازگشته و به تفصیل به آن پرداخته اند. آنان به «کار غیرمادی» به عنوان مسئله ای کیفی می نگرند و نه کمی. آنان نقش کار غیرمادی، این زمانه را همسنگ کار صنعتی در قرن نوزدهم می دانند. در قرن ۱۹، اگرچه نیروی کار صنعتی از نظر کمی در برابر نیروی کار کشاورزی از نسبت اندکی برخوردار بود، ولی کل آن عصر را رقم زد و کلیه اشکال کار دیگر مثل کشاورزی و کار دستی را تغییر داده و شکل انجام آنان را تعیین کرد. آنان استدلال میکنند که کار غیرمادی، یا به عبارت دیگر کاری که شئی مادی تولید نمی کند، سایر اشکال کار را که کماکان موجودند (کار صنعتی و کشاورزی) را شکل داده و بر آنها تأثیر می گذارند.

در اینجا میتوان دید که چرا مشاهدات و بحثهای نگری/ هاردت برای بسیاری به نظر درست می آید. این یک واقعیت است که بخشی از تولید (بخشی که رو به افزایش است) در برگرفته ی اشکال گوناگون «کار غیرمادی» است. مثلا تولید نرم افزار را در نظر بگیرید. این بخش، نه تنها بخودی خود برای سرمایه داری معاصر بسیار مهم است (می دانیم که امروزه، بزرگترین و پویاترین شرکت های جهان در این عرصه فعال هستند که مایکروسافت برترین نمونه آنهاست) بلکه پیشروی کامپیوتری کردن، بر کیفیت کار و کنش واکنش انسان های درگیر در روند تولیدی، تأثیر می گذارد. همچنین بر روی روابط طبقاتی تأثیر می گذارد. بطور مثال خبرنگاران معمولا گزارشهای خود را در فایل های کامپیوتری تحویل میدهند؛ به این ترتیب، نیاز به تایپست هائی که در نسل گذشته برای این کار ضروری بودند، از بین رفته است. این دو نویسنده همچنین استدلال میکنند که کامپیوتریزه شدن و پیشرفت در ارتباطات (اینترنت و غیره) باعث شده که تولید به صورت «شبکه ای» انجام شود؛ این شکل کار نسبتا انعطاف پذیر بوده و میان انسان های درگیر پیوندهای سستی برقرار می شود؛ این وضع نیازی به استقرار روابط سلسله مراتبی خشک را از بین برده است.

مشکل آن است که نگری/ هاردت درک دلخواه خود از «کار غیرمادی» را برای رد تئوری ارزش مبادله استفاده کرده و می گویند این تئوری دیگر معنائی ندارد. مارکس-انگلس «تئوری ارزش کار» را فرموله کردند تا توضیح دهند که کالاهای مختلف چگونه باهم مبادله میشوند. مثلا، چرا یک گرم طلا گرانتر از یک لیتر نفت است. بطور خلاصه، آنها نشان دادند که بهای هر کالا، بطور کلی، حول ارزش مبادله اش نوسان دارد که معادل آن مقدار «زمان کاراجتماعا لازم» است که در تولید آن کالا بکار رفته است. نگری/ هاردت می گویند، کار غیرمادی مفهوم ارزش مبادله را به مثابه فشرده، زمان کار، از میان برمیدارد. در واقع، درک آنها از کار غیرمادی موجب می شود که سایر ستون های اساسی اقتصاد سیاسی مارکسیستی (که برای درک

سرمایه داری کنونی حیاتی هستند) را نیز نادیده بگیرند. نگری/ هاردت معتقدند، بسیاری از عرصه های تولید غیرمادی فقط می توانند به مثابه بخشی از یک پروسه، کلکتیو انجام شوند؛ پروسه ای که نمی توان آن را صرفا به فعالیت نیروی کار استثمار شونده تنزل داد. استدلال نگری/ هاردت اینست که درک مارکس از سرمایه، متغیر (۶) دیگر کاربرد ندارد زیرا پروسه، کار دیگر نیاز ندارد که توسط سرمایه «سازماندهی و هماهنگ» شود: «امروزه تولید، ثروت و ایجاد مازاد اجتماعی شکل فعالیت متقابل و کنوپراتیوی بخود میگیرد که از طریق شبکه های متنوع زبانی، ارتباطاتی و مؤثر پیش میروند و بدین ترتیب، کار غیرمادی به قوه انرژی خلاقه، خویش، پتانسیل نوعی کمونیسم ابتدائی و خودجوش را بوجود میآورد.» (۷) آنها در ادامه بحث خود اضافه میکنند، «و بدین ترتیب، در شیوه تولیدی پست مدرن، اساس مفهوم کلاسیک- مدرن مالکیت خصوصی تا حدودی از بین رفته است.» (۸) یا آنطور که در کتاب توده ی انبوه نیز اعلام میکنند: «ظرفیت های خلاقیت و ابتکار ما همواره از کار مولد ما-- مولد، به معنای سرمایه-- بیشتر است. در اینجا میتوانیم ادعا کنیم که این تولید بیولوژیک- سیاسی از یکسو غیر قابل اندازه گیری است (چرا که نمیتوان آنرا بر حسب واحدهای زمانی فیکس مشخص کرد) و از سوی دیگر نسبت به ارزشی که سرمایه می تواند از آن بیرون کشد همواره بیشتر است. (چراکه سرمایه همه جوانب فعالیت را نمی تواند مهار کند). از اینروست که باید درک مارکس از رابطه بین کار و ارزش در تولید سرمایه داری را مورد تجدیدنظر قرار دهیم.» (۹)

اجازه دهید برای روشن کردن ادعای نگری/ هاردت به مسئله زبان نگاهی دوباره بیفکنیم. این یک واقعیت است که تکامل زبان در کل جامعه صورت میگیرد و نمی توان آن را محصول مستقیم خرید و سازماندهی نیروی کار توسط سرمایه دار، دانست. از نظر نگری/ هاردت «تولیدات غیرمادی» مانند زبان، مورد سوء استفاده طبقه سرمایه دار قرار میگیرد-- البته نه از طریق خرید و فروش کالا و نیروی کار، بلکه از طریق «تصاحب دارائی عمومی». (۱۰) زبان، کالا نیست و اگر بخواهیم بر حسب تئوری مارکسیستی صحبت کنیم، زبان دارای «ارزش» نیست، یا به عبارت دقیقتر «ارزش مبادله» ندارد. البته، زبان یکی از مهمترین و در حال تکامل ترین دارائی های جامعه است. همانطور که این دو نویسنده به درستی اشاره میکنند، تکامل و تکوین زبان عمدتا از طریق روابط کالائی، یعنی از طریق خرید و فروش منجمله خرید و فروش خود نیروی کار، صورت نمی گیرد. قدمت زبان به قدمت خود انسان است. حتی پس از به گور سپردن تولید کالائی و ارزش مبادله، مردم همچنان زبان و ادبیات را رشد خواهند داد. اما از آنجا که تکامل زبان، این ویژگی مرکزی جامعه بشری، در جامعه سرمایه داری انجام میشود، نمیتواند از چنگال کلیت محیط اجتماعی تولید کالائی که سراسر جامعه را در بر گرفته، فرار کند. زبان و محصولات اجتماعی دیگر نیز تبدیل به کالا می شوند-- مثلا هنگامی که احاطه به زبان انگلیسی سطح ارزش مبادله نیروی کار فرد (یعنی دستمزدش) را افزایش میدهد و مثلا هنگامیکه مدارس تدریس زبان انگلیسی، هم به مثابه منبع پول درآوردن وهم به عنوان وسیله ایجاد اختلاف طبقاتی در بسیاری از کشورها، رونق می یابند، در واقع زبان به کالا تبدیل شده است. کتابهای فرهنگ لغت یا آثار فرهنگی و هنری، در واقع تکاملات زبان را که توده ها تولید کرده اند، کد بندی می کنند اما وقتی وارد بازار مبادله می شوند، در واقع این تولیدات اجتماعی تبدیل به کالا شده و به تملک خصوصی در می آیند؛ خرید و فروش می شوند، و در معرض قانون ارزش قرار می گیرند. نظام تولید کالائی آن مکانیسمی است که سرمایه داری از طریق آن استثمار می کند؛ صحبت از سرمایه داری در خارج از چهارچوب این خرید و فروش، هیچ معنای علمی ندارد.

دغدغه بسیار زیاد امپریالیستها نسبت به «حق مالکیت بر تولیدات فکری» نشان میدهد که «پوسته» روابط بورژوازی باید توسط عمل آگاهانه و قدرتمند پرولتاریا درهم شکسته شود، زیرا این روابط بطور خودبخودی، در فضای سایبر، مضمحل نمی شوند. غیر عقلانی بودن مالکیت خصوصی آنجائی بسیار برجسته و عیان می

نیازمندان را سازماندهی کنند؟ پاسخ این سوال ساده است: سرمایه داری مانع است. سرمایه داران، وسایل حمل و نقل و تأسیسات توزیعی را در اختیار دارند. آنها دارای سرمایه ضروری برای ایجاد کارخانه آب بطری هستند و روی نیروی کار که برای پیشبرد کل این پروژه ضروری است کنترل دارند و می توانند آن را سازماندهی کنند. بنابراین با وجود اینکه همگان، "حق برابر" در استفاده از آب کوهستان دارند، اما فقط طبقه سرمایه دار است که میتواند از این حق استفاده کند. حتی اگر آدم های خوش نیتی پیدا شوند که بخواهند با ایجاد یک کنوپراتیو، این آب آشامیدنی را در دسترس همگان قرار دهند، تنها در صورتی میتوانند در این امر موفق شوند که خودشان هم تبدیل به سرمایه دار شوند. هرگونه تلاش در جهت نادیده گرفتن و یا زیر پا نهادن قانون ارزش (مثلا ارایه آب مجانی به مستمندان و نیازمندان) توسط "دست نامرئی" بازار سرمایه داری در هم کوبیده میشود. تلاش های مکرر جهت ایجاد این گونه کنوپراتیوها در کشورهای مختلف نشان داده که اگرهم رنگ جماعت سرمایه داری نشوی از بین خواهی رفت.

نگری/هاردت می گویند باید یک تعریف مجدد از استثمار سرمایه داری بدست داد زیرا به گفته آنان، ارزش مبادله ناپدید شده است. از آنجا که این تز (ناپدید شدن ارزش مبادله) قلب استدلال آنان را تشکیل می دهد، اجازه دهید نگاه بیشتری به تولید کنندگان نرم افزار کنیم؛ زیرا نگری/هاردت می گویند در این عرصه، با وجود آنکه ارزش مبادله ناپدید شده است اما ارزش، تولید می شود و سرمایه دار آن را تصاحب می کند. اما، اطلاعات منبع (code source) هر قدر هم که درخشان و سودمند باشد، فقط زمانی می تواند برای سرمایه دار سود تولید کند که تبدیل به کالای قابل عرضه در بازار شود. یعنی اینکه بایول مبادله شود-- چه توسط شرکت سرمایه داری که می خواهد وارد اینکار شود یا توسط یک کمپانی عظیم نرم افزار. این چیزی است که هر روز اتفاق می افتد. باید خاطر نشان کنیم، در همان حال که کمپانی میکروسافت و سایر کمپانی های عظیم سازنده نرم افزار، شدیداً با جنبش "همگانی کردن اطلاعات منبع" (open source) مخالفتند اما سایر کمپانی های بزرگ نظیر سان کامپیوترز راه هائی برای "تصاحب" کار خلاق دیگران و کسب سودهای هنگفت، یافته اند. این محصولات نمی توانند از جنگ کارکرد سرمایه داری و بازار آن، فرار کنند. بطورعام، هر چقدر هم که محصولی سودمند باشد، اگر شرکت یا شرکتی هائی نتوانند از طریق استفاده از آن به سود دست یابند، این محصولات کنار زده شده یا به مغاک فراموشی خواهند افتاد.

این بحث نگری/هاردت صحیح است که بخش مهم و رو به افزایش از اقتصاد جهانی، خدمات می فروشد و نه کالا. اما نکته مهمی که باید تاکید کرد اینست که خدمات نیز از چنگ قانون ارزش نمی توانند فرار کنند. خدمات نیز به قیمت مبادله ای (فروخته) میشوند که انعکاس میزان زمان کاراجتماعا لازم (۱۱) بکار رفته در تولید آنهاست. اطلاعات منبع (source code) بدون تخصص و دانش برای استفاده از آن (که وسیعاً توسط طبقه سرمایه دار انحصاری شده، سازمان یافته و به فروش می رسد) صرفاً یک چیز بی معناست و در اختیار همگانی توده ها قرار دادن آن مانند آنست که بگوئیم همگان در استفاده از سواحل ریویرای فرانسه دارای "حق برابر" اند.

این درست است که از طریق "شبکه های" غیر رسمی، همکاری های خلاقانه زیادی صورت می گیرد (نظیر گروه های بحث و تبادل نظر در شبکه اینترنتی). اما این واقعیت ندارد که این شبکه ها می توانند از چنبره نفوذ واقعیت اجتماعی، مالکیت خصوصی و تصاحب خصوصی یا تقسیم کار جامعه سرمایه داری، فرار کنند. نگری/هاردت قادر نیستند این واقعیت را ببینند که هر چند برخی از نوازندگان ارکستر ممکنست خیال کنند هنگام نواختن از گرایش ها خودجوش خود پیروی می کنند، اما این دست سرمایه داری است که سمفونی را رهبری می کند. بواقع "مرکز"ی وجود دارد؛ نظام سرمایه داری و طبقه سرمایه دار که کاملاً طبق "قانون ارزش" کار می کنند (و این نویسندگان آن را از دور خارج شده تلقی می کنند) کار بازیگران خودمختار را در چارچوب این نظام مهار کرده و در نهایت

شود که خود پروسه تولید (حتی در شرایط محدود و کانالیزه شده سرمایه داری) بطور فزاینده ای نیازمند کنش و واکنش انسان ها و افکار در سطح کل جامعه و در سراسر جهان است. این نکته ای است که کتاب امپراتوری قویا استدلال می کند. برای همین برای امپریالیست ها مهم است که شعور و نوآوری های برخاسته از میان توده ها را مرتباً به تملک در آورند، کنترل کنند، کانالیزه کرده و به "کالا" تبدیل کنند.

همانطور که این دو نویسنده متذکر میشوند، در عرصه تولید نرم افزار، کنش و واکنش مستقیم و غیرمستقیم افراد بسیار زیادی، سنگ بناهای تولید محصول نهائی اند. این امر به ویژه در جنبش "منابع آزاد" عیان است - جنبشی از مهندسين کامپیوتر و دیگرانی که مبارزه می کنند تا دانش زیربنائی (اطلاعات منبع یا code source) در زمینه ساختن نرم افزار از چارچوب حق تالیف در آمده و در دسترس عموم قرار گیرد. حتا (شاید بتوان گفت، بویژه) انبوه تجربه انباشت شده توسط مصرف کنندگان نرم افزارها، شکایتهایشان، راه حلهائی که برای ویروس ها و مشکلات دیگر می یابند، همگی بخشی از یک پروسه کلکیتو است که تولید نرم افزارها را ممکن می کند. نگری/هاردت این را "کمونیسم خودجوش" میدانند، درحالیکه این امر عمدتاً نشان می دهد که قالب سرمایه داری ظرفیت مولده انسان ها را خفه می کند؛ سرمایه داری، بطور عموم، کانالها و شبکه های خلاق و خودجوشی را که مردم ایجاد می کنند تا تولید و آزمون ها و پژوهش های علمی را پیش برند، زیر بال خود می کشد و یا آنها را خفه و نابود می کند.

در جهان کنونی، فقط سرمایه داری در موقعیتی است که میتواند محصول کار و خلاقیت انسان ها را تبدیل به محصول قابل فروش کند. تا زمانیکه سرمایه داری وجود دارد، محصولاتی که قابل فروش و سودآور نیستند، تولید نمی شوند. بطورمثال یکی از بزرگترین جنایات سرمایه داری اینست که منابع جهان رابطور بسیار جزئی در خدمت پیشگیری و مداوای مالاریا که سالانه میلیونها نفر را میکشد، قرار داده است. درحالیکه میلیاردها دلار صرف تحقیق و بازاریابی قرص ویاکرا برای افزایش توانائی جنسی مردان میشود. تا زمانیکه نظام سودسالاری بر جامعه حاکم است، این نوع تخصیص غلط منابع انسانی اجتناب ناپذیر است، و راه های مفید، برای ارضای نیازهای واقعی جامعه، بکار گرفته نخواهد شد.

بدون شک سرمایه داری یعنی دزدی، اما یک نوع دزدی خاص -- یک شیوه تولیدی خاص. بله، این شیوه تولیدی به معنای استخدام انواع آدم ها ("سرمایه متغیر") و سازماندهی فعالیت آنان و تصاحب محصول کار جمعی آنان است. ارزش مبادله این کالاها که قیمت واقعی فروش شان حول این نرخ دور میزند، درواقع اساساً توسط قانون ارزش تعیین میشود. یعنی بر مبنای میزان زمان کاراجتماعا لازم که در تولید آنها بکار رفته است. یا به بیان دیگر، و با در نظر گرفتن استدلال منطقی نگری/هاردت که می گویند بخش بزرگی از آنچه وارد تولید محصول سرمایه داری می شود نتیجه مستقیم سرمایه گذاری سرمایه نیست، می توانیم بگوئیم که ارزش مبادله همچنین شامل میزان زمان کار اجتماعا لازمی است که صرف تصاحب، نظام بخشیدن، بسته بندی و بازاریابی محصولی که ممکنست حتا خارج از مناسبات سرمایه داری ایجاد شده و یا وجود داشته باشد، است.

به طورمثال، آب آشامیدنی، چشمه، یک منطقه کوهستانی، کالا نیست. یعنی خرید و فروش نمی شود؛ چیزی است که همه میتوانند از آن استفاده کنند؛ یعنی دارای ارزش مبادله نیست و فقط دارای ارزش مصرف است. حال تصور کنید که یک سرمایه دار پیدا شود و با به راه انداختن تأسیسات در آن محل، آب آشامیدنی را در بطری کرده و در شهر به فروش برساند. در این حالت ارزش مبادله آن آب آشامیدنی توسط این هزینه ها تعیین میشود: مخارج راه اندازی تأسیسات، هزینه نیروی کار، انتقال محصول به شهر و هزینه های دیگر منجمله کار اداری و بازاریابی. بدین ترتیب آب آشامیدنی که هیچ ارزش مبادله نداشت طبق قانون ارزش به کالا تبدیل شد. اما ستوال اینجاست، چرا اهالی شهر همراه با خواهران و برادران کوهستانی خود نمی توانند رساندن آب آشامیدنی به

هدایت می کنند.

این دو نویسنده به وضوح تمام هرنوع تفاوت پایدار میان ارزش مصرف (۱۲) و ارزش مبادله را نفی میکنند. اما این قانون ارزش است که بی وقفه تمام جامعه سرمایه داری را می گرداند؛ و بهاء، سود، سرمایه گذاری و غیره را از طریق مکانیسم پیچیده ای که مارکس در سه جلد آثار خود (سرمایه) کالبد شکافی کرد، تعیین میکند. این تضاد که مارکس آنرا در سطح کالا کشف کرد و بعداً به کل بررسی اش از جامعه سرمایه داری بسط داد، در واقع قلب جهان بینی و روش مارکس (یعنی ماتریالیسم او) است. امید این بود که نگری/هاردت "کشفیات" بسیار مهم خود (یعنی زوال تفاوت میان ارزش مصرف و ارزش مبادله؛ و تفاوت میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی) را به صورت روش مند مطرح و مستدل می کردند؛ در حالیکه صرفاً به صورت تز ارائه داده اند. نگری/هاردت قادر نیستند توضیح دهند که نظام سرمایه داری، بدون کارکرد تنظیم کننده قانون ارزش، چگونه می تواند کار کند و اصولاً چه چیزی انسجام این نظام را تأمین کرده و حرکت آن را تعیین می کند.

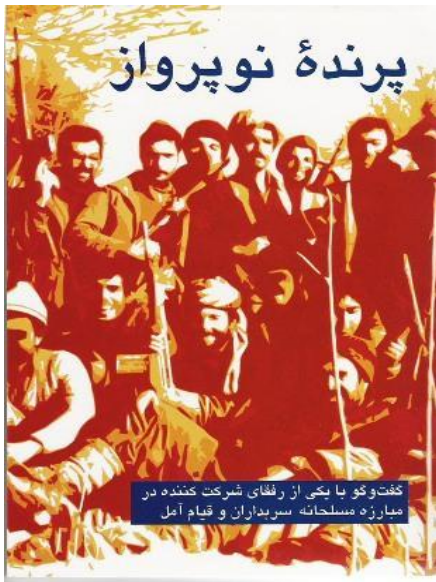
درواقع علیرغم اینکه برخی خصوصیات جدید مهم در نظام سرمایه داری بروز کرده است، اما قوانین پایه ای سرمایه داری، که از دل مناسبات کالائی و تبدیل کارگر به کالا بیرون می آیند، عوض نشده اند. مطمئناً، همه پیشرفت های فنی نتیجه مستقیم سازماندهی سرمایه دارانه کار و پژوهش نیستند. اما باید گفت تازمانی که سرمایه داری بر جامعه مسلط است، خلاقتهای انسانی تابع نیازهای سرمایه بوده و توسط سرمایه کانالیزه میشوند. خلاقیت ها، هنگامیکه به این نیازها خدمت نکنند، سرکوب می شوند. آنچه امروز در مقابل ماست، منطبق است بر تکامل بیشتر همان شرایطی که لنین در اثر خود به نام **امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری** تشریح کرد: شرایط مادی سوسیالیسم و کمونیسم هرچه بیشتر توسط عملکرد خود سرمایه داری مهیا میشود؛ بویژه هنگامیکه سرمایه داری به مرحله سرمایه داری انحصاری (یعنی امپریالیسم) تکامل پیدا می کند و پتانسیل تولیدی جامعه در تعارض هر چه شدیدتر با شیوه هائی که سرمایه داری جامعه را سازمان می دهد، قرار می گیرد و سخت تر از همیشه با روابط تولیدی سرمایه داری که همچون سدی در مقابل توانائی بشر در تولید و تغییر جهان قرار گرفته است، برخورد می کنند. سرمایه داری معاصر که نگری/هاردت میل دارند آن را امپراتوری بخوانند، به ازای هر یک گرم "انرژی خلاق" که رها می کند، یک کیلوگرم از این دست انرژی را سرکوب میکند. مشکل کار در این نیست که "باید در درک مارکس از مناسبات میان کار و ارزش در تولید سرمایه داری تجدید نظر کرد". مأموریت جامعه اینست که به وای عصری که هنوز تولید کالائی بر آن حاکم است (یعنی توانائی های انسان در تولید به شکل نیروی کار به کالا تبدیل شده) گذر کند.

توضیحات

۱. «توده ی انبوه» صفحه ۱۱۶
۲. «توده ی انبوه» صفحه ۱۱۷
۳. «توده ی انبوه» صفحه ۱۲۴
۴. «توده ی انبوه» صفحه ۱۲۴

۵. جالب اینجاست که در دهه های اخیر، سرمایه داری در چین بعد از احیای سرمایه داری (پس از مرگ مائو و کودتایی که بر علیه جانشینانش انجام شد) سریعتر از هر جای دیگر رشد کرده است. این نشان می دهد که انقلاب چین، بخصوص با ریشه کن کردن نظام نیمه فئودالی در کشاورزی «راه را باز کرده» و موانعی را که در مقابل رشد سریع سرمایه داری

- بودند کنار زده است. و همین مسئله توضیح می دهد که چرا افرادی مانند دن سیائو پین که سوسیالیسم را در چین سرنگون کردند مایل بودند با مائو و کمونیست های واقعی در مرحله دموکراتیک انقلاب متحد شوند.
۶. سرمایه متغیر از نظر مارکسیست ها آن بخش از سرمایه است که دستمزد کارگران را دربرمیگیرد یعنی برای خرید نیروی کار استفاده میشود-- توانائی کارگر در تولید کالا که توسط مدت زمان کار تعیین میشود.
 ۷. امپراتوری، ص ۲۹۴،۸
 ۸. امپراتوری، ص ۳۰۲.
 ۹. توده انبوه، ص ۱۴۶.
 ۱۰. توده انبوه، ص ۱۵۰.
 ۱۱. مهم است که به این نکته بطور تنگ نظرانه برخورد نشود. مارکس تأکید داشت که "زمان کاراجتماعی لازم" همچنین "کار مرکب" (یعنی کارچندین تولیدکننده در تولید یک کالا) را در برمیگیرد. بنابراین ارزش کار یک مهندس نرم افزار کامپیوتر شامل کار کسانی که او را برای اینکار آماده کرده، تعلیم داده ویا امکانپذیر ساخته، نیز میشود-- به طور مثال کار برنامه نویس کامپیوتر در بنگلورهند و کاریک کارمند مهد کودک در سن خوزه کالیفرنیا.
 ۱۲. امپراتوری، ص ۲۰۹.



درسهای قیام آمل را به میان توده ها ببریم!

سالگرد این قیام فرصت مناسبی است که درسهای فراموش ناشدنی این قیام را به میان توده ها بویژه نسل جوان انقلابی ببریم. کتاب «پرندۀ نوپرواز» که یک جمعبندی همه جانبه از این قیام شکوهمند را ارائه داده است به آنها معرفی کنیم. مطالعه و بحث بر سر این کتاب را را دامن زنیم. از آنان بخواهیم که به پخش گسترده این کتاب در سراسر ایران یاری رسانند.

باشد تا در هر محفل انقلابی تجربه قیام آمل به بحث گذاشته شود و رزمگاه سربداران - جنگلهای شمال - به میعادگاه جوانان مبارز و انقلابی بدل شود.

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست- لنینیست- مائونیست)

صندوق پستی: POSTFACH ۹۰۰۲۱۱, ۵۱۱۱۲ KOLN, GERMANY

تارنمای حزب کمونیست (م ل م): www.sarbedaran.org ■ پست الکترونیکی: haghighat@sarbedaran.org

تارنمای سرویس خبری جهانی برای فتح: www.aworldtwin.org/wordpress